

کارگر سوسیالیست

نوامبر ۱۹۹۷ - آذر ۱۳۷۶

نشریه اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سال هشتم، دوره دوم

آغاز فروپاشی بُت «ولایت فقیه»!

در درون رژیم آخوندی سرمایه‌داری، از ابتدا، «جناح»‌های مختلف وجود داشته‌اند. کشمکش‌های درونی همواره بر سر چگونگی حفظ قدرت بوده و هست. عده‌ای خواهان احیای یک نظام سرمایه‌داری مدرن بوده و بخشی دیگر متمایل به حفظ روابط ملوک الطوائفی آخوندی بوده و هستند. اما هیچگاه اختلاف فراتر از اینها و به ویژه پیرامون «مرجعیت» نبوده است.

اما، پس از انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری، برای نخستین بار اختلاف باندهای حاکم پیرامون مسئله «ولایت فقیه» متمرکز شده است. باند «معتدل» در عمل و پس از ۱۹ سال «دریافته» که برای ایجاد زمینه مساعد و تسهیلات برای احیای یک

سرمایه‌داری مدرن، «ولایت فقیه» بایستی کنار رود! جدل، دعوا و «جنگ تن به تن» در هفته‌های اخیر از سوی دو قطب طیف هیئت حاکم متمرکز یافته است. از یک سو، «انصار حزب الله» به رهبری «حسین الله کرم» به بازوان باند «راست سنتی» مبدل گشته؛ و از سوی دیگر «اتحادیه اسلامی دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها» به رهبری «حشمت الله طبرزدی» (سرمدیر هفته نامه «پیام دانشجو» متوقف شده) سخنگوی باند «چپ» شده است. به سخن دیگر، به قول خودشان دعوا بر سر حفظ و حراست از «جامعه مدنی» در مقابل «جامعه دینی» است!بقیه در صفحه ۲

از درون رژیم آخوندی سرمایه‌داری، از ابتدا، «جناح»‌های مختلف وجود داشته‌اند. کشمکش‌های درونی همواره بر سر چگونگی حفظ قدرت بوده و هست. عده‌ای خواهان احیای یک نظام سرمایه‌داری مدرن بوده و بخشی دیگر متمایل به حفظ روابط ملوک الطوائفی آخوندی بوده و هستند. اما هیچگاه اختلاف فراتر از اینها و به ویژه پیرامون «مرجعیت» نبوده است.

«رُفرم» یا «انقلاب»

قدرت پرولتری

م. رازی صفحه ۴

سازماندهی شورائی

پانه کک صفحه ۶

یادداشت‌هایی در باره

«انقرناسیونالیزم» (۳)

م. رازی صفحه ۱۲

«اتحاد اروپا» (۲)

دیکتاتوری بورژوازی

مراد شیرین صفحه ۱۳

نقد

«مکتب فرانکفورت» (۴)

حمید حمید صفحه ۱۵

● پناهجویان در هلند صفحه ۹

● نقش ترور در ایران (۱) صفحه ۱۷

● سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ صفحه ۱۹

«بحث آزاد»

آغاز ریاست جمهوری خاتمی

صفحه ۱۰

به مناسبت هشتمین

نوامبر ۱۹۹۰، نخستین شماره نشریه سوسیالیست‌های انقلابی ایران، «دفترهای کارگری سوسیالیستی»، انتشار یافت؛ و از شماره ۲۹ با نام «کارگر سوسیالیست» ظاهر گشت.

این نشریه طی هفت سال گذشته کوشش کرده که صدای «کارگران سوسیالیست» و «سوسیالیست‌های انقلابی» را منعکس کند.

.....بقیه در صفحه ۳

سالگرد نشریه



نخستین شماره «دفترهای کارگری سوسیالیستی»

آغاز فروپاشی بُت «ولایت فقیه»

.....بقیه از صفحه ۱

اوایل آبان، در مقابل در اصلی دانشگاه، جلسات و میتینگ‌های متعددی توسط «اتحادیه انجمن‌های اسلامی» شکل گرفت، که به دنبال آن تظاهرات ۲ تا ۳ هزار نفری تحت عنوان «برای آزادی» برگزار گشت. در اطلاعیه این تظاهرات که در آن تجمع قرائت شد و سپس در رادیوهای فارسی زبان آمریکا و اسرائیل پخش گردید چنین آمده است: «آزادی! ای آرزوی فسرده در محبس دیکتاتورها، ای بر شده از پژواک ضجه‌های مظلومان در سالهای سیاه اختناق و شکنجه و سکوت...» به دنبال آن طبرزدی در مصاحبه‌ئی نحوهٔ انتخاب و اختیارات «ولایت فقیه» و همچنین جایگاه «مجمع تشخیص مصلحت نظام» را در حمایت از خاتمی، زیر سؤال برد.

در پی آن، در تظاهرات سالگرد اشغال سفارت آمریکا، ۱۳ آبان، دو تظاهرات جداگانه برگزار شد و درگیری خونینی میان دو دسته، حزب الله از یک سو و اتحادیه اسلامی از سوی دیگر، به وقوع پیوست. رهبر انصار حزب الله در تظاهرات فریاد برآورد که «این بهای قانونمندی و آزادیخواهی شماهاست!» و اینکه ریختن خون دانشجویان دانشگاه‌ها «حلال» است! در این حادثه تعدادی از دانشجویان دانشگاه تربیت معلم مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و روانه بیمارستان شدند. در مقابل این تهاجم، انجمن اسلامی دانشجویان اعلام کرد که: «ما تحرکات این گروهک را در راستای مخدوش نمودن اهداف و شعارهای رئیس جمهور محترم ارزیابی نموده که البته سر نخ آن را در دست جناح بازار و انحصار می‌بینیم و هشدار می‌دهیم چنانچه در آینده از اعمال غیر قانونی آنها جلوگیری به عمل نیاید و با آنها همانند تمامی گروههای دیگر برخورد نشود ما خود با همکاری مردم عزیز به صورت مستقیم با آنها برخورد خواهیم کرد!» در پاسخ این «تهدید»، در ۲۴ آبان ۴۰ تن از اعضای انصار حزب الله (جناح ده نمکی) به دفتر مرکزی «اتحادیه اسلامی دانشجویان»

در تهران هجوم برده و ۸ نفر از اعضای آن را از جمله طبرزدی را مجروح و به بیمارستان روانه کردند. و کلیه وسایل کار دفتر آنان را نیز از بین بردند.

اضافه بر اینها، جلوگیری از سخنرانی عبدالکریم سروش و دکتر پیمان در دانشگاه صنعتی امیرکبیر؛ حمله رسمی در روزنامه کیهان به نظریات حسین علی منتظری؛ و درگیری احمد آذری قمی با «رهبر» و اخراج وی از «جامعه مدرسن حوزه علمیه» قم و غیره، جو متشنجی در درون هیئت حاکم به وجود آورده است. برای نمونه، روزنامه «رسالت» به استناد به تظاهرات طلاب و حزب الله‌های قم علیه آذری قمی، کسانی را که در صدد تضعیف ولایت فقیه برآمده‌اند را «خائن» لقب داد!

آنچه که ما در ایران شاهد آن هستیم روند از هم پاشی «ولایت فقیه» است. اما بر خلاف نظریه پردازان بورژوا و متحدانشان (چه در داخل و چه در خارج)، فروپاشی ولایت فقیه الزاماً به تشکیل «جامعه مدنی» (بخوانید جامعه سرمایه‌داری مدرن) منجر نخواهد شد. زیرا که:

اول، دعوا و جدال‌های فعلی در سطح جامعه محدود و مربوط به باندهای درون هیئت حاکم است. گرچه طبرزدی امروز شعار «آزادی» را می‌دهد، اما خود وی و اعضای اصلی اتحادیه انجمن‌های اسلامی بخشی از هیئت حاکم بوده و هستند و در گذشته از همکاران باندهای دیگر در ارباب و کشتار و سرکوب «آزادی» بودند. مهرداد کوکی، نامزد انتخاباتی مجلس پنجم این باند، که از «دانشجویان خط امام» در زمان اشغال سفارت آمریکا بود، دو سال پیش در انگلستان به اتهام اقدام به قتل «سلمان رشدی» به مدت ۱۵ ماه زندان شد و سپس اخراج گردید. سؤالی که از این آقایان باید کرد اینست که چگونه آنها می‌توانند طرفدار «آزادی» برای مردم ایران باشند اگر حکم قتل «سلمان رشدی» در اروپا را می‌خواهند به مورد اجرا بگذارند؟ این افراد در واقع

شرکای جرم از بین بردن آزادی در ایران، طی ۱۹ سال گذشته، بوده‌اند.

اینها مدافع بخشی از سرمایه‌داری هستند که برای استثمار بیشتر طبقه کارگر، امروز، «ولایت فقیه» را سد راه خود می‌بینند. اینها مدافعان کاذب آزادی هستند. بدتر از اینها، کسانی هستند که این عده را مدافعان آزادی معرفی کرده و اجازه فعالیت «آزاد» در ایران از آنها طلب می‌کنند (رجوع شود به آخرین شماره «کار» اکثریت).

دوم، شرکت ۲۰ میلیونی جوانان و زنان ایران در انتخاب ریاست جمهوری و انتخاب خاتمی را نمی‌توان به عنوان «دمکرات» بودن وی قلمداد کرد. انتخاب مردم ایران بین «بد» و «بدتر» بود و نه انتخاب بین «اختناق» و «آزادی»! خاتمی‌ها و طبرزدی‌ها (یا هر جناح دیگر بورژوازی) هرگز برای مردم ایران آزادی به ارمغان نخواهند آورد.

گرچه بنگاه‌های تبلیغاتی بورژوازی در خارج و داخل ایران چنین توهمی را در میان مردم دامن می‌زنند، اما در دوره آتی برای مردم آشکار خواهد شد که خاتمی نیز تفاوت کیفی با سایرین ندارد.

سوم، کارگران و زحمتکشان ایران مبارزه علیه «ولایت فقیه» را مترادف با سرنگونی کل نظام سرمایه‌داری می‌بینند. گرچه امروزه مبارزه کارگران ایران هنوز پراکنده و لحظه‌ئی است، اما با تشدید بحران رژیم، طبقه کارگر ایران نیز با اشکال نوین، مبارزات علیه نظام سرمایه‌داری را ادامه خواهد داد. با این سازماندهی، کارگران و زحمتکشان و ملیت‌های تحت ستم نیز «صدای مستقل خود را به گوش جهانیان خواهند رساند. طبرزدی‌ها و خاتمی‌ها و متحدان سلطنت طلب و اکثریتی آنها در خارج از کشور نماینده مردم زحمتکش ایران نیستند!

آغاز فروپاشی بُت «ولایت فقیه» برای کارگران ایران، آغاز مبارزه ضد سرمایه‌داری برای تشکیل حکومت کارگری است. ■

هینت مسنولان

۲۷ آبان ۱۳۷۶

به مناسبت هشتمین سالگرد

انتشار نشریه «سوسیالیست‌های انقلابی ایران»

●●●●● بقیه از صفحه ۱

در این نشریه مبارزه نظری علیه انحراف‌های درون جنبش کارگری پیگیرانه دنبال شده است. مبارزه با انحراف‌های استالینیستی، سانتریستی، آنارشستی، آنارکو-سندیکالیستی و سوسیال دمکراتیک در خطوط عمومی مقالات نشریه به وضوح مشاهده می‌شود. در بخش «بحث آزاد» نظریات دوستانی که الزاماً توافق برنامه‌ئی و یا تاکتیکی با نشریه نداشته نیز، برای پیشبرد بحث‌های جنبش کارگری سوسیالیستی، منتشر شده‌اند. همچنین در سطح عملی، فعالیت‌های دفاع از پناهجویان و فعالان جنبش کارگری در خارج به ویژه در پاکستان، ترکیه و هلند مصرانه همراه با متحدان بین‌المللی «اتحادیه» ادامه یافته است.

اما، مبارزه عملی سوسیالیست‌های انقلابی ایران علیه رژیم سرمایه‌داری آخوندی؛ و مبارزه نظری علیه انحراف‌های موجود در درون جنبش کارگری به هفت سال گذشته محدود نمی‌شود. بنیانگذاران این گرایش از اوایل ۱۳۵۰ (۲۶ سال پیش) با انتشار نشریه «کندوکاو» فعالیت متشکل خود را آغاز کردند. در انقلاب ۱۳۵۷، نشریات «چه باید کرد»، «کارگران سوسیالیست» و جوه تمایز آنها را از نظریات انحرافی در روند انقلاب ایران، نشان داد. پس از آن نشریه کارگری «نظم کارگر» و نشریه تئوریک «سوسیالیسم و انقلاب» ادامه‌دهنده همان روش از کار بودند.

امروز، سوسیالیست‌های انقلابی ایران (آنان که در گفتار و کردار در راستای احیاء حزب پیشتاز انقلابی گام‌های مشخص بر می‌دارند) همراه با برخی از گرایش‌های دیگر جنبش کارگری، خود را در «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» بر محور

نشریه «کارگر سوسیالیست» متشکل کرده‌اند. اما، طرفداران اتحادیه نه مدعی‌اند که «حزب» و «سازمان» سیاسی مشخصی در خارج به وجود آورده؛ و نه وانمود می‌کنند که امکان شکل‌گیری چنین گروه‌ئی در خارج از کشور، بدون درگیری مستقیم پیشروی کارگری و در صحنه مبارزاتی جنبش کارگری در ایران، عملی است. اتحادیه تنها «داربست»ی است که توسط آن بخش کوچکی از سوسیالیست‌های انقلابی و کارگران پیشرو، پلی برای ساختن «حزب پیشتاز انقلابی» را تدارک می‌بینند؛ با این وصف، طرفداران اتحادیه با «انحلال» گرای و «انحلال» طلبی تشکیلاتی، توافق ندارند. عدم وجود زمینه مادی برای تشکیل یک گروه انقلابی در خارج (و یا داخل) به مفهوم «بی‌بندباری» تشکیلاتی نباید تلقی شود. به ویژه در وضعیتی که سایر گرایش‌های «راست» و «میان» در حال تدارک تشکیلاتی خود برای مداخله در ایران هستند. گرایش‌ها، «محققان» و «تئوریسن»‌های «چپ» که امروز لزوم کار متشکل سیاسی را درک و تبلیغ نمی‌کنند، آگاهانه و یا ناآگاهانه زمینه را برای نفوذ عقاید «راست» و سوسیال دمکراتیک در درون جنبش کارگری فراهم می‌آورند. چنانچه نیروهای «چپ» در وضعیت کنونی خود را متشکل نکرده و ارتباطات نزدیک با پیشروی کارگری، برای تشکیل یک گروه دخال‌تگر، ایجاد نکنند، صحنه را در مقابل جریان «راست» و «میان» که خود را متشکل کرده‌اند، خالی می‌کنند. امروز با توجه به تحولات ایران دوره «بحث»‌ها و «سینار»‌های انتزاعی، بی‌هدف و بی‌نتیجه پایان یافته است. «بحث»‌های «چپ» بهتر است هدفمند و در راستای

سازندگی و سازماندهی جنبش کارگری، به ویژه پیشروی کارگری، باشند. «نظریه پردازان» و «تئوریسن»‌های «چپ» بهتر است به جای کلی‌گویی‌های رایج و بحث‌های تکراری، خود و سایرین را برای انقلاب آتی آماده کنند. اکنون زمان آن فرا رسیده که روشنفکران انقلابی در خارج از کشور «نظریات» و «پیشنهادهای» خود را در خدمت پیشبرد مبارزات کارگری قرار دهند. تشکیل «کلوب»‌های بحث تنها می‌تواند وجدان‌های عذاب‌دیده عده‌ئی غیر فعال را آرامش داده و آنها را ارضاء کند. امروز افراد و جریان‌های سوسیالیست انقلابی بایستی خود را متشکل کنند.

«کارگر سوسیالیست» به عنوان صدای کارگران پیشرو و سوسیالیست‌های انقلابی با چنین انگیزه‌ئی انتشار می‌یابد. این نشریه نه یک نشریه «خبری» صرف است و نه یک نشریه «تئوریک» خالص. خبرها و نظریات این نشریه برای سازماندهی پیشروی کارگری و سوسیالیست‌های انقلابی در راستای ایجاد یک حزب پیشتاز انقلابی برای تدارک انقلاب آتی ایران می‌باشد. طرفداران «اتحادیه» و نشریه «کارگر سوسیالیست» از کلیه افراد و گرایش‌های انقلابی که با چنین جهت‌گیری توافق عمومی دارند، برای مذاکره در راستای کار مشترک برای مداخله در ایران دعوت می‌کند. طرفداران فعلی «اتحادیه» بر این باور نیستند که دارای «آخرین کلام» در نظریات سیاسی و یا تنها سازمان «چپ» هستند. درهای «اتحادیه» بر روی کلیه پیشروان کارگری و سوسیالیست‌های انقلابی جدی، متعهد و منضبط باز است.

هیئت مسئولان

۲۰ نوامبر ۱۹۹۷

«رفرم» یا «انقلاب»؟

نکاتی درباره «قدرت پرولتری»



در ۱۳۵۷ کارگران نفت مساحانه اعتصاب خود را با بستن شیرهای نفت آغاز کردند

م. رازی

«کنترل کارگری» و «مدیریت کارگری»

اطلاعات مربوط به کارخانه آگاه شوند: دخل و خرج ها، گزارش ها در مورد وام ها، سود کارخانه، حقوق و پاداش های مدیران و کارفرمایان، چگونگی سرمایه گذاری ها و غیره. کارگران باید مطلع شوند که چه کالاهایی تولید می شود و چرا. کارگران باید بدانند که چه تعدادی کارگر استخدام می شود و چه تعدادی اخراج. کارگران باید آگاه باشند که چه کارخانه ای گشایش می یابد و چه کارخانه ای تعطیل می گردد. آنها باید واقف باشند که معیارهای دستمزدهای کارگران و کارفرمایان و مدیران چیستند. آنها باید در تصمیم گیری در مورد امکانات رفاهی، جریمه، پاداش، اخراج و ترفیع رتبه حضور و مشارکت داشته باشند. آنها باید در جریان اسرار معاملاتی (ارتباط با بانک های داخلی و بین المللی و میان سرمایه داران) قرار گیرند.

شعار «کنترل کارگری» مطالبه ای است که از آگاهی ملموس امروزی طبقه کارگری آغاز شده و کل نظام را زیر سؤال قرار می دهد. اما، سرمایه داران هیچگاه به این مطالبات تن نخواهند داد، زیرا که با چنین عملی، حیات کل نظام خود را به ورطه نابودی خواهند رساند.

در جامعه سرمایه داری، مشارکت کارگران در «مدیریت» کارخانه ها نه تنها کمکی به کارگران نکرده، که آنها را هر چه بیشتر اسیر قوانین سرمایه داری می کند. دولت سرمایه داری برای حفظ منافع خود از روش های گوناگون، از ارباب و سرکوب گرفته تا درگیری کارگران در نظام اقتصادی، استفاده می کند. بدیهی است که کارگرانی که روزانه بیش از ۸ تا ۱۰ ساعت کار مشقت بار برای اسرار معاش خود و خانواده شان انجام داده، نمی توانند «یک روزه» بدون تجربه کافی، آنهم زیر نفوذ سرمایه داری در مدیریت کارخانه مشارکت کنند. تجربه «مدیریت»، را نیز سرمایه داران به کارگران اعطاء نخواهند کرد. این تجربه نیز همانند هر «حق»ی باید از طریق مبارزه کسب گردد. این مبارزه نیز تنها می تواند بر محور «حق» نظارت و «کنترل» کارگری بر تولید و توزیع صورت گیرد. برای تحقق این امر، کارگران باید بر کلیه

● «...تاریخ جنبش کارگری در قرن اخیر نشان داده است که همواره خطر نفوذ عقاید رفرمیستی توسط «چپ» در درون جنبش کارگری به مراتب بیشتر از نفوذ ایده های گرایش های بورژوازی و «راست» بوده است. مقابله با تبلیغات رفرمیستی بورژوازی و به ویژه شکاندن شد تبلیغاتی و نهایتاً نفوذ اصلاح گرایان «چپ» در درون جنبش کارگری، یکی از وظایف عمده پیشروی کارگری در دوره آتی است...»

● «...بعضی از گرایش های «چپ» اپوزیسیون استدلال می کنند که تحت رژیم سرمایه داری ایران، کارگران قادرند «تشکل های کارگری مستقل» را بر رژیم «تحمیل» کرده و برای دوره ای (تا سرنگونی رژیم) به نوعی «همزیستی» با رژیم داشته باشند...»

● «مدیریت کارگری» تنها پس از سرنگونی نظام سرمایه داری امکان پذیر است. آنچه طبقه کارگر و به ویژه پیشروی آن باید از هم اکنون در دستور کار خود قرار دهد اعمال «کنترل کارگری» است...» (نکاتی از بخش اول مقاله، مندرج در «کارگر سوسیالیست»، شماره ۴۶).

با طرح چنین شعارهای توسط کارگران و عدم پذیرش کامل آن توسط سرمایه‌داران، کارگران در مقابل کل نظام سرمایه‌داری قرار گرفته و «سمت‌گیری» مرکزی را در راستای کسب آگاهی سوسیالیستی برای سرنگونی رژیم کسب می‌کنند. در عین حال، ضمن طرح شعار «کنترل کارگری» که در نظام سرمایه‌داری قابل تحقق نمی‌باشد، کارگران در عمل می‌توانند تجربه «مدیریت» کارگری را در جامعه سرمایه‌داری کسب کنند. اما، نه از «بالا» و همراه با مدیران سرمایه‌داران، بلکه از «پائین» متکی بر نیروی خودشان.

نطفه‌های اولیه

«قدرت کارگری»

هر مبارزه کارگری‌نی که فرای هدف‌های محدود اقتصادی و سیاسی برود، حامل شکل‌ها و نطفه‌های اولیه «قدرت پرولتری» است. قدرتی که در مقابل «قدرت بورژوازی» قرار گرفته و آنرا مورد سؤال بنیادین قرار می‌دهد. به قول یکی از وزرای بورژوا اروپایی «هر اعتصاب کارگری‌نی نطفه یک انقلاب را در «خود» دارد!»

گرچه، سازماندهی یک اعتصاب محلی یا هدف اقتصادی جزئی آغاز می‌شود، اما بخشی از قدرت سرمایه‌داری را زیر سؤال می‌برد. اعتصاب، عملی است که کارگران را رودررو در مقابل مدیریت قرار می‌دهد. کارگران با این اقدام به مدیریت می‌گویند که: «هر چه دلش خواست نمی‌تواند انجام دهد!» همچنین کارگران با این عمل کل حقوق دولت بورژوازی را در اعمال کنترل در کارخانه، مورد سؤال قرار می‌دهند. یک اعتصاب بر محور یک سلسله مطالبات جزئی، کل «قوانین» سرمایه‌داری را نیز بی‌اعتبار اعلام می‌کند. قوانینی نظیر «آزادی کار» که توسط مبلغان دولت سرمایه‌داری موعظه می‌شود، در عمل به قوانین «آزادی استثمار» کارگران توسط سرمایه‌داران ترجمه می‌شود. زیرا که به محض وقوع یک اعتصاب ساده، مدیریت کارخانه با توسل به نیروی ضربتی دولت سرمایه‌داری کلیه حقوق ابتدایی، از جمله حق رفت و آمد به کارخانه را از کارگران سلب می‌کند. تنها لحظاتی پس از آغاز یک اعتصاب، کارگران در می‌یابند که تبلیغات «آزادی کار» توسط دولت سرمایه‌داری قلابی است. کارگران بلافاصله درک می‌کنند که «قوانین کار» بورژوازی سراپا کذب است. نه تنها حق اعتراض به محیط نامساعد و وضعیت کار از کارگران سلب می‌شود، که حتی رهبران آنان اخراج، دستگیر و شکنجه و اعدام نیز می‌گردند. پس از هر اعتصابی کارگران بلافاصله مفهوم واقعی «آزادی کار» و «قانون کار» را درک

می‌کنند: «آزادی سرمایه» برای خرید «نیروی کار» در هر وضعیت و شکلی که مورد علاقه و نیاز آنان است؛ «قانون سرمایه» که کارگران را مبنی بر معیارهایی، با اعمال زور، مجبور به پذیرش کلیه شرط‌های آنان می‌کند!

اما در صورت بروز یک اعتصاب گسترده‌تر، سراسری و عمومی، تضاد بین «کار» و «سرمایه» در شکل عریان‌تر و واضح‌تری ظاهر می‌گردد. برای نمونه چنانچه یک اعتصاب از کارخانه‌نی آغاز گشته و به محلات، کارخانه‌ها و ادارات مجاور گسترش یابد؛ زمانی که اعتصاب کارخانه از یک اعتصاب عادی (دست از کار کشیدن) فراتر رود و کارگران، کارخانه را نه تنها به اشغال خود گیرند، بلکه به طور «فعال» امر مدیریت آن را بر عهده گیرند، اعتصاب به نتیجه منطقی و نهایی خود می‌رسد و یک سؤال محوری طرح می‌گردد: چه کسی «ارباب» کارخانه، اقتصاد و دولت است، کارگران یا سرمایه‌داران؟

کارگران در عمل در می‌یابند که خود آنها «ارباب» کارخانه هستند و نه مدیران و سرمایه‌داران. اما، تنها راه تضمین تداوم این وضعیت، سازماندهی کارگری است. ایجاد «کمیته اعتصاب» ستا پاسخگوی این نیاز مقطعی کارگران است. «کمیته اعتصاب» نقش ایجاد جمع‌آوری منابع مالی، خوراک و پوشاک و غیره را برای اعتصاب‌کنندگان بر عهده می‌گیرد. اما اینها تنها کار «کمیته اعتصاب» نیست. این کمیته به کمیسیون‌های متعددی بر اساس نیاز مادی، معنوی و سیاسی و تشکیلاتی کارگران تقسیم می‌شود. ما در این مقطع شاهد نخستین نطفه‌های «قدرت کارگری» خواهیم بود. کمیسیون‌های مالی، خوراک، پوشاک، میلیسیا مسلح، اطلاعات، تفریح و حتی «اطلاعات مخفی» به وجود می‌آیند. چنانچه «اعتصاب»، عمومی گردد، بلافاصله بخش‌های تولیدی، برنامه‌ریزی اقتصادی، امور خارجی نیز به دنبال کمیسیون‌ها شکل می‌گیرند. در اینجا کارگران نخستین آزمایش «قدرت» را تجربه می‌کنند. کمیته اعتصاب برای از میان برداشتن «تقسیم کار» تحمیلی جامعه بورژوازی بین «برنامه ریزان» و «مجریان»، به شکل روزانه جلسات عمومی گذاشته تا تمام کارگران و خانواده‌های آنان در کلیه امور تصمیم‌گیری قرار گیرند.

چنین تشکّل دموکراتیک و مبارزی نه تنها مطالبات اعتصاب‌کنندگان را تحقق خواهد بخشید که نخستین گام را برای رهایی کارگران از اعمال زور و اجحافات مدیریت و مسئولان کارخانه، بر خواهد داشت. یعنی نخستین گام در راستای الفاء «از خود بیگانگی» و رهایی از شر «قوانین بازار» و «سرمایه». زمانی که یک اعتصاب محلی، برای سازماندهی خود، دست به ایجاد کمیته اعتصاب دموکراتیکی می‌زند؛ زمانی که این قبیل کمیته‌ها نه تنها در یک

کارخانه که در یک منطقه به وجود بیاید؛ زمانی که این کمیته‌ها از طریق هیئت نمایندگی این نهادها با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و مرکزیت بیابند؛ در آن صورت ما شاهد تولّد شوراهای کارگری خواهیم بود. این نطفه اولیه دولت کارگری آتی است.

شورای «پتروگراد» در روسیه به چنین شکلی تولّد یافت و رهبری انقلاب اکثراً را بدست گرفت. در ایران نیز در دوره پیشاانقلابی قیام بهمن ۱۳۵۷، سازماندهی شوراهای و کمیته‌های اعتصاب به بارزترین نحوی چنین نطفه‌هایی را به وجود آورد. کارگران و کارکنان صنایع نفت با چنین سازماندهی‌نی قادر شدند که شیرهای نفت را بسته و ستون فقرات رژیم شاه را بشکنند. این اقدام منجر به سرنگونی نهایی رژیم شاه شد.

«آگاهی»

و انقلاب پرولتری

گرچه هر اعتصاب گسترده و درازمدت، حامل نطفه‌های اولیه قدرت کارگری است، اما برای تحقق نهایی آن، به عوامل دیگری نیاز است. زیرا که تفاوت مهمی بین تهاجم بالقوه علیه دولت سرمایه‌داری و تحقق نهایی تسخیر قدرت سیاسی توسط کارگران وجود دارد. آنچه این دو وضعیت را بهم پیوند می‌دهد سطح «آگاهی» سیاسی درون جنبش کارگری است. بدون یک سلسله تصمیم‌گیری آگاهانه، هیچ اعتصابی به خودی خود رژیم سرمایه‌داری را تهدید بنیادین نمی‌کند. هیچ «کمیته اعتصاب»ی به شکل خودجوش به یک «شورا» تبدیل نمی‌شود.

یکی از خصوصیات بارز انقلاب‌های سوسیالیستی کارگری نیز در همین امر نهفته است. بر خلاف کلیه انقلاب‌های اجتماعی گذشته که قدرت سیاسی به طبقاتی انتقال یافتند که صاحب ثروت جامعه بودند (طبقات دارا)، طبقه کارگر تنها طبقه‌نی در تاریخ است که صرفاً پس از تسخیر قدرت سیاسی و رهایی خود به ثروت ملی و مناسبات تولیدی دست خواهد یافت. بدون سرنگونی بنیادین دولت بورژوازی، طبقه کارگر قادر به نظارت و کنترل کامل بر امور کارخانه‌ها نخواهد بود. بدون «سر به نیست» کردن دولت سرمایه‌داری کنترل بر مناسبات مادی تولیدی غیر ممکن خواهد بود.

اما، سرنگونی قدرت و دولت بورژوازی نیاز به برنامه‌ریزی و عمل مرکزی سیاسی خاص دارد. برای سازماندهی برنامه اقتصادی برنامه‌ریزی شده و اجتماعی‌شده نیاز به اقدامات حساب شده است. بنابراین انقلاب سوسیالیستی تنها یک قیام توده‌نی خودجوش نیست (البته در هر انقلابی چنین

سازماندهی شورائی

پایه کک

شوراهائی کارگری گونه‌ئی از اشکال خودگردانی است که در آینده جانشین شکل‌های کهن حکومتی خواهد شد. البته نه برای همیشه، چرا که هیچ یک از این شکل‌ها ابدی نیست. هنگامی که زندگی و کار امری پیش‌پا افتاده می‌شود، هنگامی که بشریت زندگی خود را کاملاً در دست خویش می‌گیرد، و ضرورت جای خود را به آزادی داده، مقررات سخت عدالت که از پیش برقرار شده‌اند، جزئی از زندگی عادی می‌شوند، شوراهای کارگری، به عنوان شکل سازماندهی دوران‌گذر، که طی آن طبقه کارگر برای قدرت و نابود کردن سرمایه‌داری و سازماندهی اجتماعی تولید، مبارزه می‌کند به وجود می‌آیند. برای شناخت سرشت راستین این شوراهای بی‌فایده نخواهد بود که آنها را با شکل‌های موجود سازماندهی حکومت که به رسم معمول در چشم عامه عادی جلوه می‌کند، مقایسه کنیم. جوامعی که گسترده‌تر از آنند که اعضای آن در یک مجلس گردند، آیند، همواره مسائل خود را از طریق نمایندگان وکلای خویش حل و فصل می‌کنند، چنین است که شهروندان شهرهای آزاد سده‌های میانه از طریق شوراهای شهر، امور حکومتی را اداره می‌کردند، و یا بورژوازی تمام کشورهای معاصر، همانند انگلستان پارلمان‌های خود را دارا هستند. هنگامی که ما از اداره امور به دست وکلای منتخب سخن می‌گوئیم، همواره پارلمان مورد نظر ماست. پس اگر بخواهیم مشخصات اساسی شورها را بارزتر سازیم، بیش از هر چیز دیگر باید آنها را با پارلمان مقایسه کنیم.

روشن است که با تفاوت‌هایی که بین طبقات اجتماعی و اهدافشان وجود دارد، سازمانهای متناظر نماینده آنها نیز باید اساساً متفاوت باشند. این تفاوت در آغاز از نظر دور می‌ماند: شوراهای کارگری باید امر تولید را تنظیم کنند، در حالی که پارلمان‌ها، مجامع سیاسی‌ئی هستند که قوانین و امور حکومتی را به بحث و تصویب می‌گذارند. اما سیاست و اقتصاد قلمروهای کاملاً مجزا نیستند. در رژیم سرمایه‌داری حکومت و پارلمان گام‌هایی بر می‌دارند و قوانینی می‌گذارند که برای گردش درست تولید در این نظام ضروری‌اند. اینها امنیت تجارت و معاملات، حمایت از بارزگانی، صنعت و مبادلات، و انتقالات به داخل و خارج کشور، اداره دادگستری، پول، و یکسانی وزن و اندازه‌ها را تأمین می‌کنند، و وظایف سیاسی‌شان که در نگاه نخست به نظر نمی‌رسد با فعالیت اقتصادی مربوط باشد، در رابطه با مناسبات

.....بقیه در صفحه بعد

درون طبقه کارگر و زحمتکشان تأثیرات خود را می‌گذارد. چنانچه طبقه کارگر تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی و تبلیغات سرمایه‌داری قرار نمی‌گرفتند، نظام سرمایه‌داری یک روز هم دوام نمی‌آورد! حاکمیت بورژوایی تنها از طریق زور و تبلیغات (رسانه‌های عمومی، مساجد، مدارس و غیره) نیز اعمال نمی‌گردد، که از طریق حاکمیت بر بازار اقتصادی، اعمال استثمار و «استثمار مضاعف» بر کارگران، بیکارسازی و اخراج و ایجاد وضعیتی که کارگران قادر نباشند به جهان‌بینی خود دست یابند، صورت می‌گیرد. بورژوازی عامل اصلی ایجاد «ایدئولوژی کاذب» در جامعه است که اکثر مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در جوامع غربی، نظام سرمایه‌داری تنها در وضعیت بسیار بحرانی متوسل به اعمال زور متداوم می‌گردد، وگرنه با تحمیل قوانین بازار، به اندازه کافی کارگران و زحمتکشان را ارباب می‌کند، تا توان مقاومت را از آنها سلب کند. کارگران (حتی آگاه‌ترین آنها) نهایتاً می‌پذیرند که برای کسب «یک لقمه نان» و یا برای «سیر کردن شکم و خود و خانواده‌شان» بایستی «نیروی کار» خود را به فروش برسانند و به قوانین بازار تمکین کنند. این اقدام به عنوان یک امر «طبیعی» قلمداد می‌شود. تنها در وضعیت بحرانی است که کل نظام سرمایه‌داری به زیر سؤال رفته و قیام‌های توده‌ئی در دستور روز قرار می‌گیرد.

در ایران، طی دو دهه گذشته، وضعیت سیاسی همواره بحرانی و دائمی بوده و رژیم با توسل به اعمال زور و اختناق حرکت‌های توده‌ئی را سرکوب کرده است. اما همان رژیم می‌تواند، تحت وضعیت نوینی، زیر لوای «اصلاحات»، ارباب زحمتکشان را به شکل دیگری اعمال کند.

در ایران توده‌های مردم توهمی به این رژیم نداشته و ندارند و به اشکال مختلف به مبارزه ادامه داده‌اند (گرچه مقطعی، محلی و کوتاه مدت). بدیهی است که چنانچه مقاومت آنان علیه رژیم، متکی بر یک تشکیلات سیاسی، ادامه یابد و خواهان تغییرات بنیادین نظام شوند، کل «نظم» بورژوایی در خطر نابودی قرار خواهد گرفت. کارگران تنها متکی بر نیروی خود و در نتیجه مبارزات ضد سرمایه‌داری، می‌توانند علیه تبلیغات رژیم موضع اعلام کنند. آنها در مبارزه روزمره خود بر محور مطالبات «کنترل کارگری» در کف کارخانه متوجه می‌شوند که خود «ارباب» کارخانه‌اند. در اینجا نطفه اولیه قدرت پرولتری شکل گرفته و زمینه برای حکومت کارگری فراهم می‌شود. ■

اکبر ۱۹۹۷

حرکت‌هایی ضروری است و بدون آنها انقلابی آغاز نمی‌گردد)، بلکه حرکت مشخص برنامه‌ریزی شده‌ئی است که مانند زنجیری بهم پیوند خورده‌اند. هر گسستی در این سلسله عملیات، انقلاب را می‌تواند با فاجعه روبرو کند.

به سخن دیگر، انقلابی که قرار است کارگران «از خود بیگانه شده» را به انسان‌های «آزاد شده»‌ئی که سرنوشت خود را در دست خواهند گرفت، تبدیل کند؛ باید توسط پرولتاریای «آگاه» و سازمان‌یافته صورت پذیرد. البته تنها «آگاهی» نیز کافی نیست، باید وضعیت عینی نیز در سطح جامعه آماده باشد. بدیهی است که پس از هر اعتلای انقلابی، اعتصاب عمومی و قیام توده‌ئی، مسئله «قدرت دوگانه» در جامعه طرح می‌گردد: قدرت بورژوایی یا قدرت پرولتری. وضعیت عینی‌ئی که منجر به اعتلای انقلابی در دوره پیشا انقلابی، در راستای تسخیر قدرت توسط پرولتاریای آگاه، می‌گردد از این قرار است: بحران عینی و دانسی در روابط تولیدی سرمایه‌داری (کساد، تورم، بیکاری و هرج و مرج در تولید و غیره)؛ بحران سیاسی در درون هیئت حاکم (کشمکش‌های درونی، بی‌اعتمادی به رهبریت، تفرقه، عدم وجود یکپارچگی و وحدت)؛ نارضایتی عمومی مردم (به ویژه در درون قشرهای خرده بورژوا و زحمتکشان)؛ بی‌اعتمادی طبقه کارگر به سیاستمداران بورژوا؛ اعتماد به نفس طبقه کارگر در نتیجه مبارزات ضد رژیم پیروزمند، پیگیر و دراز مدت؛ شکل‌گیری پیشروی کارگری منسجم و متعدد با اعتماد به نفس کافی.

چنانچه اغلب وضعیت عینی ذکر شده ایجاد گردد، هر جرقه‌ئی در جامعه منجر به انفجار توده‌ئی می‌گردد. هر اعتصابی که از مطالبات اقتصادی جزئی آغاز گردد، بلافاصله به «دروازه» طرح مسئله «قدرت دوگانه» می‌رسد. البته فرا رفتن از این «دروازه»، بستگی به آمادگی پیشروی کارگری و به ویژه وجود یک «حزب پیشاز انقلابی» در جامعه دارد. حزبی که پیشاپیش، اعتبار سیاسی در درون پیشروی کارگری یافته باشد. در قیام بهمن ۱۳۵۷ زحمتکشان و کارگران ایران از این دروازه عبور کردند، اما به علت نبود «رهبری» در جنبش کارگری، با استقرار ضدانقلاب سرمایه‌داری آخوندی، از این مرز عقب رانده شدند. قیام‌های شهرهای ایران به ویژه در اسلام شهر، نمایانگر آمادگی وضعیت عینی برای عبور طبقه کارگر از این «دروازه» است. مسئله اصلی بر سر تدارک و سازماندهی انقلاب آتی ایران است.

دولت سرمایه‌داری نه تنها با ارباب و اعمال زور نظام سرمایه‌داری پوسیده را پا برجا نگه می‌دارد که همراه با رفرمیست‌های رنگارنگ در درون جنبش کارگری، مبادرت به تعویق انداختن انقلاب اجتماعی می‌کند. تبلیغات ایدئولوژیک این عده در

بین طبقات مختلف که اساس سیستم تولیدی را تشکیل می‌دهند، قرار دارند. بدینسان، سیاست و کار پارلمان‌ها به معنی وسیع کلمه به مثابه فعالیتی کمکی در امر تولید در نظر گرفته شوند.

پس در رژیم سرمایه‌داری تمایز بین سیاست و اقتصاد در کجاست؟ باید گفت: روابط این دو همانند روابط بین مقررات عمومی و عمل ملموس است. وظیفه سیاست عبارتست از ایجاد اوضاع و احوال اجتماعی و قانونی که طی آن کار تولید می‌تواند مستقلاً انجام پذیرد، و این کار خود وظیفه شهروندان است. اما تقسیم کار وجود دارد. مقررات عمومی اگرچه پایه‌ی ضروری‌اند، لکن تنها جز بخش کوچکی از فعالیت اجتماعی نبوده، به عنوان کمکی به خود کار محسوب می‌شوند که می‌تواند به اقلیت رهبران سیاستمدار واگذار گردد. خود کار تولیدی، اساس و محتوای زندگی اجتماعی، از فعالیت مجزای تولیدکنندگان بی‌شماری تشکیل شده، حیات آن را تماماً جذب می‌کند. بخش اساسی فعالیت اجتماعی وظیفه شخصی است. اگر هر کس به کار شخصی خود بپردازد و همان را به انجام برساند، چرخ جامعه در مجموع خود خوب خواهد چرخید. گاه، بگاه به فواصل منظم، به هنگام انتخابات مجلس، شهروندان باید توجه خود را به مقررات عمومی معطوف دارند. تنها به هنگام بحران اجتماعی، به هنگام اتخاذ تصمیمات اساسی و اختلاف‌های جدی، به هنگام جنگ داخلی و انقلاب است که شهروندان می‌بایست تمام وقت و تمام نیروهای خود را وقف مقررات عمومی کنند. با تنظیم مسائل اساسی، شهروندان دوباره به اشتغالات ویژه خود باز می‌گردند و یکبار دیگر امور عمومی را به اقلیت متخصص، به حقوقدانان و سیاستمداران، به پارلمان و دولت، وا می‌گذارند.

اما سازماندهی تولید اشتراکی توسط شوراهای کارگری از نوع دیگر است. تولید اجتماعی بین تعدادی از موسسات مجزا که هر کدامشان کار محدود یک فرد یا یک گروه را تشکیل می‌دهد، تقسیم نمی‌شود، تقسیم نمی‌شود. تولید اجتماعی به عنوان مجموعه‌ی همگون، زیر نظارت کل کارگران است، و چون وظیفه‌ی همگانی، افکار همگی ایشان را به خود مشغول می‌دارد. تنظیم مقررات عمومی دیگر یک امر جنبی نیست که به دست مشتکی متخصص رها شده باشد، بلکه مسئله‌ی اساسی است که توجه مشترک همگان را می‌طلبد. دیگر جدائی بین اقتصاد و سیاست، که روزگاری به ترتیب فعالیت روزانه تولیدکنندگان و اشتغال گروهی متخصص بود، وجود ندارد. در چنین جامعه یکپارچه‌ی، تولیدکنندگان اقتصاد و سیاست را در هم آمیخته‌اند، و مابین تنظیم مقررات عمومی و کار عملی تولیدی وحدتی وجود دارد.

چنین کلتی هدف اساسی همگان است. این

ماهیت در تمام فعالیت‌ها منعکس است. شوراهای حکومت نمی‌کنند، بلکه نظرات، مقاصد، اراده، و خواست گروه‌های کار را منتقل می‌سازند، و اما نه چون منشیان بی‌اعتنائی که بی‌علاقه نامه‌ها و پیام‌هایی را که با محتوایشان ناآشنایند، رد و بدل می‌کنند. شوراهای با شرکت در مباحثات، به عنوان سخنگویانی جدی، قادرند نه تنها از نظریات خویش در برابر شوراهای دیگر دفاع کنند بلکه در عین حال آنقدر بی‌غرض هستند، که می‌توانند نسبت به استدلال‌های دیگر گشاده‌رو باشند، و نظراتی را که هواخواهان وسیع‌تری دارند، به گروه خویش عرضه کنند، بنابراین شوراهای ارگان‌های مباحثه و ارتباط اجتماعی‌اند.

رفتار پارلمانی دقیقاً بر عکس این است. نمایندگان باید بدون این که با موکلین خود مشورت کنند و بدون این که به دستورالعمل‌های مشخصی پای‌بند باشند، تصمیم بگیرند. یک نماینده برای این که به مشی خویش وفادار بماند، با موکلین خود با فخر سخن می‌گوید و خط مشی خود را به استحضارشان می‌رساند. ولی وی همه اینها را به عنوان سرور انجام می‌دهد و آن چنان رأی می‌دهد که «وجدان و شرفش» بر او واجب می‌شمارد. وی تکیه بر نظرات خود می‌کند. و این کاملاً طبیعی است. ظاهراً او متخصص امور سیاسی، و کارشناس مسائل قانونگذاری است، و نمی‌تواند به خود اجازه دهد که از عناصر نادان دستور بگیرد. وظیفه این عناصر نادان فقط تولید است. اما وظیفه او سیاست است. قانونگذاری عمومی است. اصول اساسی سیاسی باید راهنمای او باشند، و نباید تحت تأثیر خودخواهی تنگ‌نظرانه، منافع شخصی، یا رهنمودها قرار گیرد. این گونه است که در یک سیستم سرمایه‌داری دموکراتیک، سیاستمدارانی که با اکثریت کارگری انتخاب می‌شوند، عملاً در خدمت منافع طبقه سرمایه‌دار قرار می‌گیرند.

اصول پارلمانتاریسم در جنبش کارگری نیز رخنه یافته‌اند. در اتحادیه‌های توده‌ی کارگری، یا در سازمانهای عظیم سیاسی، چون حزب سوسیال دموکرات آلمان، رهبران چون نوعی دولت با اعمال قدرت بر روی اعضا عمل می‌کنند و کنگره‌های سالیانه‌شان به پارلمان شباهت پیدا کرده است. رهبران این کنگره از آن با تفرعن به نام «پارلمان کار» یاد می‌کنند تا به اهمیت آن تکیه کرده باشند. و ناظران منقد به این نکته توجه کرده‌اند که مبارزه بین جناح‌ها، عوام‌فریبی رهبران و تحریکات پشت پرده در این نوع کنگره‌ها عوارض همان انحطاط است که در پارلمان‌های کشوری از پیش پدید آمده‌اند.

در واقع این کنگره‌ها همانند پارلمان بورژوازی دارای همان ماهیت اساسی هستند. اما نه در آغاز یعنی هنگامی که اتحادیه‌های کارگری هنوز کوچک بودند و اعضای علاقمند آنها تمام امور را، همواره

بدون دریافت حقوق انجام می‌دادند. با افزایش تعداد اعضا، همان تقسیم کاری که در کل جامعه پدید آمده بود، ظاهر گشت. توده‌هایی زحمتکش مجبور شدند تمام توجه خود را به مسائل ویژه شخصی خویش معطوف دارند به نحوی که بتوانند کاری بیابند و آن را حفظ کنند. محتوای اساسی زندگی و فکر ایشان معطوف به همین زمینه‌ها شد و درباره منافع مشترک طبقاتی و گروهی‌شان مجبور شدند تنها به نحوی کلی از طریق یک رای بسنده کنند. جزئیات عمل در این زمینه نیز به متخصصین، کارمندان اتحادیه‌های کارگری و رهبران سیاسی حزب که می‌دانستند چگونه با سرمایه‌داران و وزراء وارد مذاکره شوند، واگذار گشت. تنها یک اقلیت از رهبران محلی به اندازه کافی از جریان منافع عمومی مطلع می‌شدند. اینان چون نماینده کارگران به کنگره اعزام می‌شدند تا در آنجا علی‌رغم رهنمودهای غالباً لازم‌الاجرا، هر یک در واقع موافق نظر خود رأی دهند.

در سازماندهی شوراهای کارگری تسلط نمایندگان بر رهنمودهایشان از بین می‌رود زیرا که پایه این تسلط، یعنی تقسیم وظایف از بین می‌رود. لذا سازماندهی اجتماعی کار هر کارگر را وادار می‌سازد تا همه توجه خود را به امر عمومی، به کل تولید، معطوف دارد. هر چند همانند گذشته‌های دور، تولید آنچه برای زندگی ضروری است، و پایه و اساس حیات انسان است، کل فکر را به خود مشغول می‌دارد، اما دیگر مسئله این نیست که هر کس در رقابت با دیگران به شغل و مؤسسه خویش پردازد. زیرا که تأمین تولید و ضروریات زندگی تنها از طریق همکاری، از طریق کار مشترک بین همکاران، میسر است. بنابراین، این کار مشترک بر فکر همگان غلبه می‌کند. آگاهی جامعه اساس و پایه همه احساسات و تمام افکار را تشکیل می‌دهد.

در اینجا مسئله عبارتست از یک انقلاب تمام و کمال در زندگی روحی انسان. انسان شناخت جامعه را در جوهرش می‌شناسد. تا پیش از این، در نظام سرمایه‌داری دید او به اموری که مستقیماً به او، و خانواده او مربوط می‌شد، محدود می‌گشت. غیر از این هم نمی‌توانست باشد زیرا که حیات او بدین امر بستگی داشت. جامعه در چشم او جز زمینه‌ی تاریک و ناشناخته، که در پشت جهان کوچک پنهان بود، قابل رؤیت نبود. او قطعاً در زیر فشار نیرومند جامعه قرار داشت که سرانجام نیکبختی یا شکست او را تعیین می‌کرد. اما زیر نفوذ مذهب او در این نیروی جامعه دست توانای نیروی ماوراءالطبیعه را می‌دید. بر عکس از دید شوراهای کارگری، جامعه در روشنائی کامل به چشم دیده می‌شود، روشن و شناختنی.

ساخت فرايند اجتماعی کار دیگر در چشم انسان پوشیده و غریبه نمی‌ماند. این امر پروسه

تولید اجتماعی را در کلیت‌اش در بر می‌گیرد. این همان است که برای حیات او ضروری است. تولید اجتماعی دیگر تحت سازماندهی آگاه قرار دارد، و جامعه در دست انسان. اوست که بر جامعه اثر می‌گذارد. او دیگر جوهر اساسی جامعه را درک می‌کند. بدین سان جهان شوراها کارگری تفکر را دگرگون می‌سازد.

در نظام پارلمانی، که دستگاه سیاسی مؤسسات جدا از هم است، مردم از جمع پراکنده تشکیل می‌شوند، در بهترین حالت، موافق تئوری دموکراتیک بورژوازی هر کس از حقوق طبیعی برخوردار است.

برای انتخابات نمایندگان، مردم بر حسب محله‌شان، که همان حوزه انتخاباتی است، دستبندی می‌شوند، در آغاز عصر سرمایه‌داری، منافع مشترکی می‌توانست بین همسایگان در یک شهر یا یک دهکده وجود داشته باشد، امری که امروزه از هر اسطوره‌ای تهی گشته. صنعتگران، پیشه‌وران، سرمایه‌داران و کارگرانی که در یک محله منزل دارند منافع مختلف و متضادی را دارا هستند، و معمولاً به احزاب مختلفی رای می‌دهند، بدینسان یک اکثریت تصادفی موفقیت کسب می‌کند. با این که تئوری انتخابات پارلمانی، عضو منتخب را نماینده حوزه انتخاباتی به شمار می‌آورد، اما روشن است که تمام موکلین آن محله آن گروهی نیستند که او را برای نمایندگی خواست‌های خود برگزیده‌اند.

از این نقطه نظر، سازماندهی شوراهائی تماماً متضاد با پارلمان‌گرایی است. شوراهای گروههای طبیعی، یعنی کارگران‌اند که با هم کار می‌کنند، کارکنان مؤسسه‌ئی هستند که چون عضوی واحد عمل می‌کنند، و نمایندگان خود را برمی‌گزینند. ایشان می‌توانند از میان خود نمایندگان واقعی و سخنگویان خویش را بیابند، زیرا که منافع مشترک دارند و در عمل زندگی روزانه جزئی از یک کل را تشکیل می‌دهند. دموکراسی کامل از طریق برابری حقوق تمام کسانی که در کار شرکت می‌جویند تامین می‌شود. مسلماً کسانی که در حاشیه کار قرار دارند حق دخالت در امر سازماندهی کار را ندارند. در این دنیائی که گروه‌ها در درون حکومت همکاری داشته، بر خود حکومت می‌رانند، اگر به کسانی که در کار شرکت ندارند (و سرمایه‌داری ازین گونه استثمارگر سربار جامعه، انگل و مالک، زیاد دارد) حق اظهار نظر داده نشود، نمی‌تواند دلیلی بر عدم وجود دموکراسی باشد. شصت سال پیش مارکس متذکر شد که بین سرمایه‌داری و سازماندهی نهائی جامعه انسانی آزاد، دوره‌ئی از گذار وجود خواهد داشت که طی آن طبقه کارگر رهبر جامعه خواهد بود. چرا که بورژوازی هنوز از بین نرفته است. او این وضع را دیکتاتوری پرولتاریا نامید. در عصر او این واژه هنوز انعکاس زشتی را که سیستم‌های استبدادی

امروزی به آن بخشیده‌اند در بر داشت، و بر خلاف آنچه بعدها در روسیه اتفاق افتاد نمی‌شد آن را به نفع حزبی که قدرت را در دست دارد، سودجویانه به کار برد. دیکتاتوری مورد نظر مارکس تنها به معنی سلطه بر جامعه در حال گذار از دست طبقه سرمایه‌دار به دست طبقه کارگر بود. بعدها کسانی که کلاً به سیستم پارلمانی جذب شده بودند کوشیدند از طریق محروم ساختن طبقات دارا از آزادی تشکیل گروههای سیاسی، این درک را واقعیت به بخشید.

روشن است که تجاوز به این حسن غریزی برابری حقوق مغایر با دموکراسی بوده، و امروزه ما می‌بینیم که سازماندهی شوراهای آنچه را که مارکس در تئوری پیش‌بینی کرده بود، به مورد اجرا گذاشته است؛ ولی آن دوران شکل عملی آن درک دموکراسی را نمی‌شد مشخص کرد. هنگامی که تولید به دست خود تولیدکنندگان سازمان داده می‌شود، طبقه استثمارگر گذشته، به خودی خود، بدون توسل به نحوه دیگری، از شرکت در تصمیمات کنار گذاشته می‌شود. درک مارکس از دیکتاتوری پرولتاریا دیگر همانند دموکراسی کارگری به شکل سازمانی شورا پدیدار می‌گردد. این دموکراسی کارگری هیچ وجه تشابهی با دموکراسی سیاسی سیستم اجتماعی پیشین ندارد. آنچه دموکراسی سرمایه‌داری نامیده می‌شد ظاهراً آراسته‌ئی از دموکراسی است، سیستم زیرکانه‌ئی برای اختفای سلطه راستین بر مردم توسط اقلیت حاکم. سازماندهی شورائی یک دموکراسی زحمتکشان است که در آن کارگران بر کار خویش مسلط‌اند. در سازمان شورائی دموکراسی سیاسی از میان می‌رود، زیرا که خود سیاست با خالی کردن خود برای اقتصادی که دیگر اجتماعی شده، از بین می‌رود. حیات و کار شورا که بدست کارگران ایجاد و تحریک می‌یابد، و ارگان همکاری آنهاست عبارتست از اداره عملی جامعه به کمک دانش، مطالعه و توجه مداوم.

تمام اقدامات از طریق تبادل نظر مداوم، مشورت در درون شوراهای، مباحثه در گروه‌ها و کارگاه‌ها، از طریق عملیات در کارگاه‌ها و تصمیم‌گیری در شوراها، انجام می‌گیرد. آنچه در این اوضاع و احوال انجام می‌پذیرد هرگز نمی‌تواند با فرمان از بالا و دستورالعمل ناشی از اراده دولت تحمیل گردد. منبع این اقدامات اراده مشترک تمام کسانی‌ست که در جریان اموراند زیرا اقدام بر اساس تجربه و شناخت کار همگان استوار است و بر زندگی یکایک اثر می‌گذارد. تصمیمات نمی‌توانند به مورد اجرا گذاشته شوند مگر آن که توده‌ها آنها را بیان اراده خودشان بدانند. هیچ فشار خارجی نمی‌تواند آنها را وادار به اقدام به این تصمیمات سازد، زیرا که چنین نیروئی وجود نخواهد داشت. شورا دولت نیست. حتی تمرکز یافته‌ترین شوراهای

نیز ماهیت دولتی ندارند زیرا که هیچ تحمیل اراده خود بر توده ندارند. شوراهای ارگان اعمال قدرت بر کارگران ندارند. تمام قدرت اجتماعی از آن خود زحمتکشان است. هر جا که آمال قدرت - بر علیه مزاحمت‌ها و حملات به نظم موجود - لازم می‌آید قدرت مورد نیاز از اجتماعات کارگری گرفته می‌شود و در زیر نظارت ایشان باقی خواند ماند. در طول تمام اعصار متمدن تاکنون دولتها به عنوان ابزار مداوم برای سرکوب توده استثمار شده از طرف طبقه حاکم ضروری بوده‌اند. دولتها وظایف اداری را نیز هر روز مهمتر از گذشته به عهده گرفته‌اند. اما سرشت سیاسی شکل ارگانیک قدرت را ضرورت تامین سلطه طبقاتی تعیین کرده است. هنگامی که این ضرورت از میان برود، ابزار آن نیز از بین خواهد رفت. آنچه باقی می‌ماند ادارات است، که نوعی کار است، و وظیفه نوع ویژه‌ئی از زحمتکشان. آنچه جانشین حکومت خواهد شد عبارتست از روحیه زندگی سازمان، بحث مداوم کارگران، که با هم برای امر مشترکشان فکر خواهند کرد. آنچه انجام تصمیمات شورا را میسر می‌سازد، مرجعیت اخلاقی آنان‌ست. و قدرت اخلاقی چنین مرجعیتی به مراتب استوارتر از فرمان یا فشار یک حکومت است.

در عصر حکومت‌هایی که بر فراز مردم قرار دارند، هنگامی که قدرت سیاسی می‌باید به خلق‌ها و پارلمان‌هایش تعویض شود، بین قوه قانونگذاری و قوه مجریه دولت جدائی وجود داشت. در پاره‌ئی موارد قوه قضائیه به قوه سوم مستقلاً تبدیل می‌شد. وظیفه پارلمان عبارت بود از قانونگذاری، اما اجرا وظایف اداری روزمره، ویژه گروهی از رهبران ممتاز بود.

در اجتماع کار جامعه نوین، این تمایز از میان می‌رود. تصمیم و اجرا کلاً به یکدیگر مربوط می‌شوند. آنانی که کار می‌کنند تصمیمی می‌گیرند، و آنانی که مشترکاً تصمیم می‌گیرند مشترکاً نیز آنها را به مورد اجرا می‌گذارند. هنگامی که توده وسیعی در کار است، شوراهای کارگری تصمیم‌گیرنده آنها هستند. آنجائی که تصمیم اجرایی به عهده یک دستگاه مرکزی واگذار شده، این دستگاه باید قدرت فرماندهی داشت باشد. و این دستگاه باید حکومت باشد. ولی آنجا که وظیفه اجرایی به عهده خود توده‌هاست، این ضرورت دیگر وجود ندارد و شوراهای سرشت حکومتی ندارند. به علاوه بسته به این که چه مسائلی طرح شوند، مسائل مورد تصمیم‌گیری هر کدام به عهده افراد مختلفی واگذار می‌شوند. در خود قلمرو تولید، هر مؤسسه نه تنها باید میدان عملیات خویش را به دقت سازمان دهد، بلکه باید همچنین با مؤسسات شبیه تامین کنند، مواد خام و مصرف‌کننده تولیداتش رابطه عمودی برقرار سازد. در این وابستگی متقابل و این رابطه بین

پناهجویان در هلند

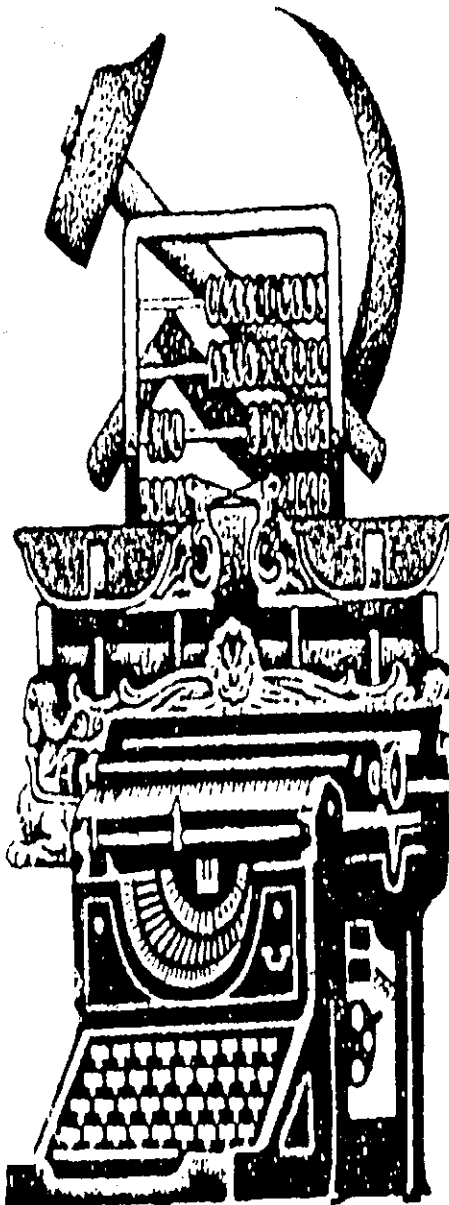
یکی از نتایج تداوم بحرانها و تناقضات اجتماعی در ایران مهاجرت هزاران شهروند ایرانی به هلند و اسکان در کمپهای پناهندگی می باشد.

از یکسو بحران سیاسی-اقتصادی ناشی از «سیاست تعدیل اقتصادی» بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در ایران (فروش اموال دولتی به بخش خصوصی و قطع خدمات عمومی و سوبسیدهای دولتی...) و از سوی دیگر تزلزل حاکمیت سرمایه داری-اسلامی در پاسخگویی به خواستهای اولیه مردم موجب جابجایی درون و برون مرزی بیش از یک میلیون نفر در ده سال گذشته بوده؛ و بنظر می رسد گرانی و تورم؛ رشد میزان بیکاری؛ راکد شدن نیروهای تولیدی انسانی؛ سیستم متزلزل پولی؛ کمبود مسکن؛ کمبود امکانات بهداشتی و درمانی؛ محرومیت جوانان از امکانات آموزشی و ورزشی و بالاخره برقراری قوانین شرع اسلامی دلایل واقعی این مهاجرین برای ترک محل زیست خود می باشد.

تحقیقات و تجربه عملی چهار سال گذشته در هلند نشان می دهد که دلایل مهاجرت ایرانیان را در چارچوب قوانین پناهندگی مندرج در کنوانسیون ژنو قرار دادن و با تصویری متناسب با آن ترسیم نمودن بهیچ وجه راهگشا و پاسخگوی مشکلات این مهاجرین نبوده و تا کنون تنها در خدمت اهداف سازمانها و شرکتیهای «دفاع از حقوق پناهجویان» قرار گرفته است. در گذشته معنای بدست آوردن جواب پناهندگی متحقق نمودن امکانات اولیه زندگی که در ایران امکان پذیر نبوده است خلاصه گردیده؛ چرا که دهها هزار پناهنده «سیاسی» ایرانی کسماکان در هیچیک از فعالیتهای سیاسی و یا اجتماعی در جهت تغییر وضعیت موجود در ایران و بازگشت به آنجا فعال نمی باشند. و همچنین جناحهای شکست خورده جمهوری اسلامی نیز تحت عنوان اپوزیسیون خارج از کشور با استفاده از مساله پناهندگی سعی در متقاعد نمودن غرب در توجیه گذران زندگی خود می باشند. در نتیجه درخواست پناهندگی سیاسی برای مهاجرین فعال در جنبش پناهندگی تنها شعار سیاسی و منعکس کننده حقیقت این جنبش است، چرا که آنها تنها سیاسیون فعال ایرانی اند که در عمل اجتماعی خود، سیاست را متحقق می نمایند.

سیاست اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران دفاع از حق پناهندگی برای فعالین جنبش کارگری ایران؛ جنبش زنان و فعالین جنبش پناهندگی بوده و معتقد است که با ایجاد انجمنهای مهاجرین ایرانی شرایط بررسی مساله مهاجرت و چگونگی دفاع از مهاجرین ایرانی مهیا خواهد شد. اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران (هلند) نوامبر ۹۷

امکانات فراهم آورد. زندگی معنوی اگر به قدرت مرکزی یک حکومت مرکزی وابسته باشد ضرورتاً دچار یک نواختی خواهد شد. اما اگر از خودجوشی آزاد نیروی درونی انسانی توده ها سرچشمه بگیرد باید به گوناگونی چشم گیری بینجامد. اصل شوراها امکان آن را می دهد که به شکل مناسب سازماندهی پیدا شود. بدین سان سازماندهی شورا، شبکه ای از انسان های گوناگونی که با هم همکاری دارند و حیات و پیشرفت آن را موافق ابتکار عمل آزاد خویش مقرر می کنند، پدید می آورد. و همه آنچه درون شورا به بحث یا تصمیم گذاشت می شود توان راستین خود را مدیون تفاهم، اراده و اقدام انسانیت زحمتکش است. ■



مؤسسات، در این ارتباط با یکدیگر شاخه های تولید است که شوراها بحث می کنند و تصمیم می گیرند که شاخه های هر چه وسیع تر، تا حد سازمان مرکزی، کل تولید را در بگیرند.

از سوی دیگر سازماندهی، مصرف و توزیع همه خواسته های ضروری، شوراها و ویژه خویش را خواهند داشت، که ماهیتی محلی یا منطقه ای خواهند گرفت.

در کنار این سازماندهی مادی بشریت، می توان میدان گسترده ای از فعالیت های فرهنگی و غیره که مستقیماً مولد نبوده اما ضرورتی حیاتی برای جامعه دارند، چون آموزش کودکان، بهداشت همگانی و غیره وجود خواهد داشت. در اینجا نیز همان اصل حکم فرماست. یعنی اصل خودسازماندهی. در این رشته، کاملاً طبیعی به نظر می رسد که تمام کسانی که فعالانه در بهداشت همگانی و آموزش شرکت می جویند، یعنی بهداران و آموزگاران، مجموعه این خدمات را از طریق اجتماعات خویش سازمان دهند.

در سیستم سرمایه داری رابطه اینان با جامعه یا به شکل حرفه ای و در رقابت با هم انجام می گیرد، و یا از طریق فرمان حکومتی تعیین می شود. در جامعه نوین رابطه ای به مراتب نزدیک تر مابین بهداشت و آموزش وجود دارد. کارگران وظایف خود را چنان نظم خواهند داد که شوراهاشان در تماس نزدیک با هم باشند و بین آنها و دیگر شوراهای کارگری همکاری وجود خواهد داشت.

در اینجا باید توجه داشت که زندگی فرهنگی، قلمرو دانش و هنر، بنابر سرشت خویش همچنان بر گرایش و کوشش افراد وابسته است، و تنها به ابتکار آزاد انسان ها، بدون آن که زیر فشار دائم این و آن باشند، می تواند بشکند. این حقیقت را نمی توان معنی کرد که طی قرون جوامع طبقاتی، شاهزادگان و حکومتها هنر و دانش را زیر حمایت خویش در آورند، تا به طوری که روشن است از آنها به سود جلال و سلطه خویش استفاده کنند. بطور کلی در زمینه فعالیت های فرهنگی و نیز کلیه فعالیت های مولد و غیر مولد، بین یک سازمان تحمیلی از بالا و اداره آن توسط عده ای از رهبران سازمانی از یکسو و همکاری آزاد عده ای همکار و رفیق از سوی دیگر تفاوتی اساسی وجود دارد.

سازمانی که مرکز رهبری می شود، تا حد ممکن تحت مقررات واحد قرار می گیرد. بدون چنین مقرراتی یک سازمان نمی تواند وسیله یک دستگاه مرکزی به وجود آید و نه رهبری گردد. اما در نظم خودگردان که توسط تمام ذینفعان تنظیم شده، ابتکار عمل چند متخصص که با دقت غرق در کار خویش اند، کمال بخشیدن از طریق تقلید مثبت و گزارش مداوم، و ابتکار تبادل نظر باید این نتیجه را داشته باشد که تنوع سرشاری در زمینه وسایل و

آغاز ریاست جمهوری خاتمی

در نیمه اول مردادماه خاتمی حکم تنفیذ ریاست جمهوری خویش را از علی خامنه‌ای دریافت کرد. در این حکم خامنه‌ای تأکید کرد که تأیید خامنه‌ای تا زمانی اعتبار دارد که او به صراط مستقیم باشد، یعنی از اوامر و نواهی ولی فقیه تخطی نکند. خامنه‌ای رئیس جمهوری جدید را از دادن وعده‌های زیاد به مردم بر حذر داشت و مفهوم "قانونیت" را به همان شیوه آخوندی دفاع از اسلام و ولی فقیه تعبیر نمود. آنچه در اظهارات خامنه‌ای چه در حکم تنفیذ و چه در اولین دیدار با کابینه جدید، مشهود است صرف نظر از اغراق‌گویی‌هایش در باره عدالت و فقرزدانی، دفاع از حاکمیت ولایت فقیه و کل حاکمیت سرکوبگرانه موجود و همچنین هشدار به خاتمی بود که مواظب حرکات و اعمالش باشد.

بعد از دو هفته تلاش خاتمی موفق شد در اواخر مردادماه، کابینه‌اش را به مجلس معرفی کند. علیرغم مخالفتها و بخشهای شدیدی که در مورد چندین تن از وزیران از جمله وزرای ارشاد و کشور صورت گرفت، همه اعضای کابینه رای اعتماد گرفتند.

دولت جدید وارث دولتی است که ۸ سال پیش با وعده رشد و توسعه اقتصادی و شعار "سازندگی" به صحنه آمد. اما امروز با بیش از ۳۰ میلیارد دلار بدهی خارجی، رشوه‌خواری و فساد فراگیر که به قول یکی از اقتصاددانان نه معضلی حقوقی و اخلاقی بلکه معضلی اقتصادی به شمار میرود، مواجه است.

برغم ساختن تعدادی سد و مسجد، امروزه سرمایه‌های عظیم که با استفاده از دلارهای زمان جنگ و خصوصی سازی سالهای ۷۰ - ۶۸ جمع‌آوری شده در دست گروه‌هایی از روحانیت، مقامات بالای سپاه و نهادهای دولتی قرار گرفته که به مانند اهرمی مؤثر بر اقتصاد

و سیاست ایران سنگینی میکند.

جمهوری اسلامی تا حدی متعارف بوده که با سرکوب و بهره‌گیری از همه امکانات، انقلاب و اعتراض را خفه کند. این رژیم ترکیبی از جریانهای مختلفی است که گاه با یکدیگر متحد بوده و گاه در مقابل هم صف‌آرایی کرده‌اند. دولت جدید خود گونه‌ای از بوروکراتیسمی است که در جمهوری اسلامی پرورش یافته و در زمینه‌های چندی که به اقتصاد و روابط خارجی و امور فرهنگی برمیگردد، تفاوت‌هایی دارند.

واقعیت این است که دولت جدید علیرغم اسامی دکتر و مهندسهای درون آن، فاقد برنامه روشن اقتصادی است و آنچه این دولت را وحدت می‌بخشد، دفاع از کل حاکمیت و ارتزاق از دستاوردهای سرکوبگرانه آن می‌باشد. جناح چپ و کارگزاران که فعلاً مؤلف یکدیگر هستند، در زمینه‌های اقتصاد و سیاست خارجی با یکدیگر اختلاف دارند. خامنه‌ای نیز با انتخاب ولایتی به سمت معاونت بین‌المللی رهبری در امور خارجی، اعلام میکند که همچنان در عرصه سیاست خارجی یکه تاز خواهد بود. در واقع ارگانهای مهم و ذینفوذی وجود دارند که بر تصمیمات مهم دولت تأثیر خواهند گذاشت. مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان، رهبری، شورای تشخیص مصلحت نظام هر کدام سهم ویژه‌ای را در قدرت و حاکمیت موجود و آینده آن دارا خواهند بود.

مسئله دیگری که دولت جدید با آن مواجه است، آزادیهای سیاسی و رسیدگی به مسایل زنان و جوانان میباشد. خاتمی و عواملش با شیادی در مبارزات انتخاباتی و اکنون نیز، از "قانونیت"، "امنیت" و رسیدن به توسعه فرهنگی و سیاسی صحبت کرده اند.

ولی گویا امیدها بر باد میروند. درست با

شروع ریاست جمهوری خاتمی، محمد اسدی حقوقدان و فرد دیگری که قبلاً سرهنگ نیروی هوایی بود، اعدام میگردند. موج دستگیری در میان کارگران نفت ادامه پیدا میکند. در نیمه دوم مردادماه زندانیان سیاسی دست به اعتصاب غذا میزنند که به موجب آن تعدادی از آنان جان خود را از دست داده‌اند. به دفتر ماهنامه و اموال آن غارت میگردد. گروههای انصار حزب‌الله همچنان اعمال قدرت میکنند. خاتمی در مراسم گرامیداشت باهنر و رجایی و باهنر از ایرانیان دعوت به بازگشت میکند و این در حالی است که اعدام و شکنجه ادامه دارد و خاتمی با سکوت در مقابل رویدادهای اخیر نشان میدهد که میخواهد با مردم فریبی و عبارات زیبایی از قبیل "قانون‌گرایی و حکومت قانون" کل حاکمیت سرکوب و استبداد را تطهیر کند. توجه کنید که سرهنگ اعدام شده قبکا در امریکا بوده و دو سال پیش به ایران بازگشته بود.

فرهنگ سیاسی

در اینجا لازم است به "فرهنگ سیاسی" موجود در ایران و کاربرد آن توسط "خاتمی" اشاره‌ای داشته‌باشیم. فرهنگ سیاسی ترکیبی از انتظارات مردم از حکومت و باورهایی است که مردم در باره نظام حاکم دارند. در ایران بعد از انقلاب، فرهنگ سیاسی در میان اقشار مختلف و به‌خصوص کارگران صنعتی، عمیق و رادیکال بود. زیرا فضای باز و دموکراتیک موجب شده بود که راه برای رشد خلاقیتها و استعدادها باز شود. ولی با شروع موج سرکوب و خفقان، کشتار و دیکتاتوری در همه زمینه‌ها، ممنوعیت هرگونه اندیشه مخالف، و به قالب درآوردن همه رفتارهای سیاسی و فرهنگی جامعه در هیئت نظام‌واره رهبری فردی و الیگارشی حکومتی، فرهنگ سیاسی در میان مردم به شکل مثله شده‌ای درآمد.

در چنین حالتی فرهنگ سیاسی که سایه زندان، شکنجه و مراقبت روزمره پلیسی را به همراه دارد به دنبال منفذهایی میگردد که خود را دوباره بر متن وضعیت موجود تعریف کند.

قدرت تفکر و شناخت ماهیت قضایا را ندارد و یا بوسیله عوامل گوناگون از وی سلب میشود و در نتیجه سطحی‌نگری بر فرهنگ سیاسی سایه می‌افکند.

با تغییر هر چهره حکومتی و قول شل شدن بندهای سرکوب، که نتیجه همان حضور و مقاومت مادی اجزاء معترض جامعه بوده، فرهنگ سیاسی عمومی که استبداد و سرکوب حافظه اش را تخریب کرده به انتظار تغییرات می‌نشیند.

عناوینی از قبیل "قانونیت"، "توسعه سیاسی و فرهنگی"، "امنیت" و غیره بارها توسط خاتمی و روزنامه‌های طرفدارش بکار برده شده است. این مقولات اجزاء فرهنگ سیاسی جامعه بوده و واقعی هستند. ولی حاکمیت که خاتمی بخشی از آن است، سالهاست بر مبنای سرکوب و عدم توسعه فرهنگی و سیاسی ارتزاق میکند. کشتار زندانیان، کارگران، زنان و سرکوب اقلیتها برای حاکمیت جمهوری اسلامی نفس قانونیت به شمار رفته است.

حاکمیت دریافته که سرکوب بیمرز میتواند وجود داشته باشد ولی تحمل و صبر توده‌ها نمیتواند بدون اندازه باشد و هر حاکمیتی در چنین مواقعی سعی میکند نوعی مشروعیت را کسب کند. خاتمی و جناحش میتوانند این موقعیت را برای کل حاکمیت داشته باشد.

نوعی مشروعیت به نظام حاکم بدهد که گویا اجرا نشدن قانونیت و عدم توسعه سیاسی و فرهنگی نه از سرشت حاکمیت بلکه مربوط به مشکلات فنی و سلیقه ای بوده و به این ترتیب سرکوب و استبداد چندین ساله را از خاطرها بزداید.

خاتمی علیرغم دردسرها آفرینی هایش برای جناحهای رقیب، دارای محاسن زیادی برای کل حاکمیت نیز هست. محکومیت سران رژیم در میکنونوس دارد تحت الشعاع قرار میگیرد و جنایتکارانی چون فلاحیان و رفسنجانی در پستهایی بی سر و صدا، دوران نقاهت خود را خواهند گذراند. در عرصه سیاست خارجی اروپائیها برای ارتباط سرو دست میکنند و با آمدن خاتمی خود را از ماجرای میکنونوس

میرهندند. اسریرکا هم با نرمشهای اخیر خود نشان داده که هوای ایران را خواهد داشت. در دنیای سرمایه آنجا که سود و درآمد مطرح است، انسانیت و حقوق بشر نقاط ضعف به شمار میروند و این عملکرد دولتمردان سرمایه اثبات شده است.

بهرحال در طول حاکمیت جمهوری اسلامی در میان جوانان جامعه نوعی فرهنگ سیاسی بوجود آمده که مشخصات خاص خویش را دارد. و چون بخش زیادی از جمعیت را جوانان تشکیل میدهند، میتوان به آن فرهنگ سیاسی وسیع یا عمومی اطلاق کرد. فرهنگ سیاسی کارگران پیشرو و گروههای چپ سوسیالیست را نمیتوان در این مقوله گنجانند. این فرهنگ سیاسی وسیع کمتر با تاریخ جنبشهای دیگر آشناست و از آنجا که در جمهوری اسلامی جنبشهای دیگر سرکوب شده و مجال معرفی نیافته‌اند فرهنگ سیاسی وسیع نتوانسته است به طور لازم از بنیادهای اساسی خویش که میتوانست به بارآوریش بیانجامد، تغذیه کند.

اما این فرهنگ سیاسی وسیع چون انواع متعدد سرکوب پلیسی و مذهبی را تجربه کرده آزادیخواه است و در غیاب وجود یک جریان متشکل کننده و عمیق سراسری، در ایندوره نشان داد که از منفذهای موجود استفاده میکند و هر جا که بتواند دخالتگری خواهد کرد.

در ادامه لازم است به ضعف نیروهای چپ و سوسیالیست هم اشاره کرد. اگر نگوییم عدم وجود یک جریان زنده درون کشوری، ولی به جرات میتوان در باره کاستیها و کمبودهایی که به شناخت از مسایل امروز ایران بر میگردد تأکید کرد. آن نگرشی که بتواند به مسایلی از قبیل تبعات جنگ بر جامعه، تجزیه جامعه کارگری ایران بر اثر ویرانی کارخانه‌ها و مهاجرت، مسایل جمعیت جوان بعد از انقلاب، شناخت جمهوری اسلامی به مثابه یک جوهر

سرمایه‌دارانه و پراتیک متغیر در طول چندین دوره، پیدا کردن راههای کار و تلاش در درون ایران و جلوگیری از درغلتنیدن به ساده‌نگری روشنفکرانه و تعمیم‌های دمکرات‌سآبانه در باره جامعه مدنی، و عرصه‌های دیگر میتواند در جهت‌دادن و تعمیق فرهنگ سیاسی جامعه مؤثر باشد.

دولت خاتمی جنگ جناحها را دامن میزند ولی در عین حال میتواند برای مدت کوتاهی که شده با استفاده از زبان ظاهر فریب خویش، نعمتی برای کل حاکمیت باشد.

انتظارات مردم و جوانان نمیتواند از جانب دولت کنونی برآورده شود. ولی گشایش منفذهایی کوچک برای نویسندگان و یا توجه جزئی به مشکلات بی‌شمار جوانان، به آینده بستگی دارد. ولی سرکوب جنبشهای اصلی جامعه از قبیل جنبش کارگری همچنان ادامه خواهد داشت و گشایش در اسر تشکلات مستقل کارگری اسری است که باید امکان آن بررسی شود و از هرامکانی در این رابطه با در نظر داشتن چشم‌انداز طبقاتی استفاده شود. که این خود مبحث جداگانه ای را طلب میکند.

واقعیت این است که کل حاکمیت خود را برای دوره‌ای جدید آماده کرده و حتی پذیرش گشایشهایی به نفع جوانان و روشنفکران، نمیتواند ارکان حاکمیت را زیر سؤال ببرد. در خلا نبودیک جریان عملی و نظری، از گشایشهایی که در آینده اگر تحقق یابد خاتمی و دولتش میتوانند زبانی از تحمیق و فریب همراه با حفظ سرکوب و خفقان کنونی فراهم کنند. طبعاً هر گشایشی در هر عرصه از حیات اجتماعی مردم باید مورد استقبال قرار گیرد. وظیفه چپ و سوسیالیست این است که اگر در داخل کشور ایندوره نمیتواند به شکل مؤثر حضور یابد، تلاش خود را به جنبش کارگری، زنان و جوانان در ایران معطوف کند و با پشتیبانی از این جنبشها، امکانات موجود داخل را تقویت کند و با تعمیق فرهنگ سیاسی موجود، کوشش کند جریانی مؤثر در عرصه تغییرات اجتماعی باشد.

«پیام» نشریه آزاد در فنلاند، سپتامبر ۱۹۹۷

یادداشت‌هایی در باره «انترناسیونالیزم»

م. رازی

این یادداشت‌ها به منظور بحث و تبادل نظر با سایر نیروهای انقلابی (ایرانی و غیر ایرانی) در راستای تدارک احیای یک سازمان بین‌المللی انقلابی نگاشته شده‌اند. در بخش اول و دوم، به قسمتهایی از ۲۱ شرط عضویت «کمیتون» و همچنین مسایل بین‌الملل اول اشاره شد. در این بخش به مسایل بین‌الملل دوم اشاره می‌شود.

تجربه بین‌الملل دوم

نزدیک به دو دهه پس از انحلال بین‌الملل اول، و رکود جنبش کارگری در سطح اروپا، سازمان‌های و حزب‌های کارگری به تدریج آغاز به رشد کردند. برای نخستین بار یک حزب کارگری مدرن و قوی در آلمان شکل گرفت. در فرانسه، ایتالیا و اسپانیا نیز حزب‌های کارگری رشد کردند. اما، با وصف این تحولات، هنوز سازمان بین‌المللی در این دوره شکل نگرفت. عاقبت بنا بر ابتکار سازمان‌های کارگری در فرانسه و بلژیک، پیشنهاد تشکیل بین‌الملل دوم طرح گشت. انگلس یکی از بنیانگذاران فکری و نظری این سازمان بین‌المللی بود. بین‌الملل دوم بالاخره در ژوئیه ۱۸۸۹، کنگره کارگران بین‌المللی، در پاریس تشکیل شد. نظیر بین‌الملل اول این سازمان نیز عمدتاً متشکل از جنبش کارگری اروپایی بود، اما با این تفاوت که این بار از پایه وسیع‌تری برخوردار بود. این سازمان از ابتدا تحت تأثیر و نفوذ حزب سوسیال دمکرات آلمان قرار داشت.

بین‌الملل دوم یک سازمان «توده‌ئی»

بین‌الملل دوم پس از دوره کوتاهی به این سازمان توده‌ئی تبدیل گشت. در سال ۱۹۰۴ حزب‌های وابسته به بین‌الملل دوم در انتخابات پارلمانی ۲۱ کشور شرکت داشته و از ۶/۶ میلیون آراء برخوردار بوده و ۲۶۱ کرسی پارلمان را به خود اختصاص دادند. در سال ۱۹۱۴ در حدود ۴ میلیون عضو و ۱۲ میلیون رأی انتخاباتی در دست داشتند. در واقع این سازمان به یک «فدراسیون»ی از حزب‌ها و اتحادیه‌های کارگری اروپایی تبدیل گشت. در سال ۱۹۰۰ «دفتر بین‌الملل سوسیالیست» در بروکسل تشکیل شد. این دفتر نقش یک ستاد رهبری را نداشت، که تنها یک اداره هماهنگی

مسایل بین‌المللی بود. گرچه «ایدئولوژی» حاکم در درون حزب‌های بین‌الملل، «مارکسیزم» بود، اما گرایش‌های نظری و فکری دیگر (آنارشستی) نیز در بین‌الملل حضور داشتند. پس از مرگ انگلس در گرایش فکری‌ئی که نظریات رسمی مارکسیزم را در بین‌الملل رهبری می‌کردند «کانوتسکی» و «پلخانف» بودند.

کنگره‌های بین‌الملل دوم هر دو تا چهار سال یکبار تشکیل شد و اقدامات «همبستگی» بین‌المللی نظیر تظاهرات اول ماه مه در دفاع از ۸ ساعت کار در روز از سال ۱۸۹۰ سازمان یافت.

بدیهی است که چنین اقدامات و ساختار تشکیلاتی نمی‌توانست پاسخگوی نیازهای جنبش کارگری در سطح بین‌المللی باشد. تجربه بین‌الملل دوم از زاویه مسایل تشکیلاتی نشان داد که تشکیل حزب‌های «بزرگ» و بی‌دروپیکر تنها می‌تواند به مسایل عام جنبش کارگری پاسخ دهد و امر تدارک جنبش کارگری را در راستای انقلاب سوسیالیستی را نمی‌تواند سازمان دهد.^(۱) رشد اعضا و کسب آراء در جامعه الزاماً نشاندهنده «انقلابی‌گری» نیست. درست بر عکس تجربه نشان داده که در این حزب‌های «توده‌ئی» است که عقاید و نظریات خرده‌بورژوازی بیش از پیش نفوذ کرده و کل جنبش، را بیراهه می‌برد.

مبارزه با عقاید خرده‌بورژوازی

بین‌الملل دوم نیز همانند بین‌الملل اول از درون دچار انحراف‌های خرده‌بورژوازی گشت. در ابتدا یکی از این انحراف‌ها به شکل نظریات «تجدید نظر طلبانه» (رفرمیستی) توسط «برنشتاین» ظاهر کرد.^(۲) در سال ۱۹۰۴، کنگره آمستردام این عقاید را محکوم کرد، گرچه طرفداران این عقاید در بین‌الملل به ویژه حزب سوسیال دمکرات آلمان باقی ماندند. ظهور مجدد این گونه عقاید از زمان برگزاری کنگره اشتوتگارت در سال ۱۹۰۷ در مورد مسئله احتمال وقوع جنگ اول جهانی نمایان شد. در این کنگره، به دنبال بحث‌ها و جدل‌های بسیار جدی و عمیق، ترمیمی توسط لنین، لوکزامبورگ و مارتو پذیرفته شد. این ترمیم تأکید داشت که «باید از هر کوششی در جهت آغاز جنگ استفاده کرد، اما در صورت بروز جنگ در سطح اروپایی، وظیفه جنبش کارگری اینست که خاتمه جنگ را تسریع کرده و بحران اقتصادی و سیاسی را با تمام قدرت برای بسیج توده‌ها در جهت سرنگونی دولت‌های سرمایه‌داری

بکار برد». این ترمیم بسیار مهم که مرز بین دیدگاه «انقلابی» و «رفرمیستی» را آشکار می‌کرد، در دو کنگره بعدی بین‌الملل نیز تأیید شد. آخرین کنگره قبل از جنگ در سال ۱۹۱۲ در «باسل» برگزار شد که بار دیگر لزوم مبارزه در راستای سرنگونی دولت‌های سرمایه‌داری در صورت بروز جنگ تأکید شد.

اما، دو سال پس از آن در سال ۱۹۱۴، به محض وقوع جنگ جهانی اول، حزب‌های بین‌الملل به ویژه حزب سوسیال دمکرات آلمان به جای بسیج پایه‌های خود برای سازماندهی شکست انقلابی دولت‌های سرمایه‌داری، حمایت کامل خود را از دولشان اعلام کردند و در عمل در صدد نجات آن دولت‌ها برآمدند.

تنها حزب‌های سوسیال دمکرات روسیه، صربستان، مجارستان و برخی گرایش‌ها در اقلیت سایر حزب‌ها، به تصمیمات کنگره‌های بین‌الملل وفادار ماندند. از این پس، گرچه کنگره‌های بین‌الملل دوم تداوم یافتند، اما این سازمان بین‌المللی کلیه نظریات انقلابی خود را رها کرد و در خدمت بورژوازی کشورهای اروپایی در آمد. به دنبال این واقعه، کنفرانس «برن» در سال ۱۹۱۹ معروف به «بین‌الملل برن» تداوم سیاست‌های راست‌روایانه این سازمان را حفظ کرد. در سال ۱۹۲۱ «بین‌الملل دو و نیم» توسط ۱۰ حزب سوسیالیست در وحدت با سایر حزب‌های مشابه بنیاد «بین‌الملل سوسیالیست و کار» را در سال ۱۹۲۳ گذارد. به دنبال آن در سال ۱۹۵۱ «انترناسیونال سوسیالیست» شکل گرفت که تا امروز ادامه دارد.

اما، در تداوم سیاست‌های انقلابی بین‌الملل دوم، در سال ۱۹۱۹ بین‌الملل سوم (کمیتون) ایجاد گشت.

شماره ۴۷: مسایل بین‌الملل سوم

۱- امروز نیز در درون طیف چپ بین‌المللی و ایران چنین برداشت‌هایی به چشم می‌خورد. رجوع شود به نقد مواضع اخیر «راه کارگر» در باره «اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم»، دفترهای کارگری سوسیالیستی، شماره ۲۴، آبان ۱۳۷۳.

۲- رجوع شود به مقاله «نوآوری» یا اصلاح‌گرایی؟ «دیدگاه سوسیالیزم انقلابی»، شماره ۲، فوریه ۱۹۹۵.

«اتحاد اروپا»:

دیکتاتوری بورژوازی در سطح اروپایی

مراد شیرین

۲ - «انجمن اروپا»

در سال ۱۹۶۷ «انجمن اقتصادی اروپا» (ا.ا.ا)، «انجمن ذغال سنگ و فولاد اروپا» و «اولیاء امور انرژی اتمی اروپا» در هم ادغام شدند و «انجمن اروپا» بنا نهاده شد. «انجمن اروپا» دارای «شورای وزرا» و «کمیسیون» واحد بوده و نشانگر شروع مرحله جدیدی در توسعه نهادهای اروپایی بود. در این دوره بود که جوانب سیاسی این پروژه اروپایی بیشتر عنوان شده و نهادهای مشخص اقتصادی بنا نهاده شدند. مهمترین این نهادها «نظام مالی اروپایی»، که سه هدف برقراری «نظم مالی» بین ارزهای اعضا «انجمن اروپا»، جلوگیری از کمبودهایی که به دلیل همبستگی اقتصادی این کشورها و کمک به روند طولانی ادغام مالی کشورهای اروپایی را داشت، بود.

کمی پس از پایان رکود ۱۹۷۹-۸۲ بحران درون ا.ا.ا. کاهش پیدا کرد و روند پیش رفتن به سوی ایجاد «ایالات متحده اروپا»، که البته فقط به نفع سرمایه بزرگ اروپایی خواهد بود، سرعت گرفت. دلیل این شتاب در وحله اول این بود که بعد از ۱۹۸۳ رشد اقتصادی در سطح جهانی باز جان گرفت. در سال های ۱۹۸۰-۹۰ رشد اقتصادی (محصول ناخالص داخلی) در «انجمن اروپا» بیش از ۲/۴ در سال بود و این کشمکش ها را کاهش داد. در این دوره بود که به علاوه عنوان شدن «بازار واحد» و میزان معادله بین ارزهای درون «مکانیزم نرخ مبادله» ثابت شد.

ولی حتی دورانیهایی که در آنها رشد اقتصادی طولانی تر، و با عمقی بیشتر، بودند صرفاً منجر به ایجاد منطقه وسیعتری که در آن مالیات گمرکی اضافه پرداخت نمی شد، شدند. دلیل این مطابقت آن با مرحله جدیدی در رشد منافع متناقض دولت های ملی ای، عضو «انجمن اروپا» بود. به طور اخص، این مطابق منافع فوری و حیاتی سرمایه شرکت های «فرا ملی» اروپایی بود که زیر فشار رقابت شرکت های ژاپنی و آمریکایی قرار گرفته بودند.

«انجمن اروپا» بزرگترین بلوک تجارتي در بازار جهانی است. همراه با کشورهای عضو «منطقه تجارت آزاد اروپایی» ۴۰٪ تجارت دنیا در آن صورت گرفته و بزرگترین بخش واردات و صادرات جهان را در بر می گیرد. ولی با این حال «انجمن اروپا» از لحاظ ساختاری از دو بلوک دیگری که شکل گرفته اند ضعیف تر است. در طول کل دهه ۱۹۸۰ رشد اقتصادی آن کمتر از میانگین رشد اقتصادی در سطح جهانی بود. (۱) سهم آن از تجارت کالاهای صنعتی که در سال ۱۹۷۳ ۴۵٪ بود در سال ۱۹۸۵ به ۳۶٪ کاهش پیدا کرده بود. (۲) در عوض شرکت های آمریکایی و ژاپنی در سال های اخیر دهه ۱۹۷۰ و در طول دهه ۱۹۸۰ سهم خود را بالا بردند. در زمان حکومت «رونالد ریگان» بسیاری از قوانین و قواعدی که تجارت را تنظیم می کردند از میان برداشته شدند و مخارج تجارت بین ایالات مختلف آمریکا کاسته شد. (در اصل، این برنامه «نئولیبرال» چیزی جز حمله ای بر قوانینی که سرمایه آمریکایی در زمانی که جنبش کارگری نیرومندتر بوده به آن امتیاز می داد، نبود.) در عین حال، بخش های وسیعی از صنایع در ا.ا.ا. - نیروپردازی، راه آهن، مخابرات، نظامی - یا از تجارت و رقابت داخلی خود «انجمن اروپا» کاملاً محروم بوده، و یا میزان این رقابت ناچیز بود. در چنین حالتی تعداد بسیاری شرکت ها در این صنایع بوجود آمدند، ولی هیچ کدام از آنها امکان آن را نداشتند که به میزانی رشد کنند که بتوانند با شرکت های «فرا ملی» آمریکایی و ژاپنی در سطح جهانی رقابت کنند.

برای اینکه مقدار هر چه بیشتری از مخارج بکارگیری سرمایه ثابتی که مورد استفاده بود را بتوانند پس بگیرد، و مخارج تحقیقات، پژوهش و نوع آوری را بپردازند، سرمایه اروپایی به بازارهای هر چه بزرگتری نیاز دارد. ولی وجود «موانع غیر گمرکی» (استانداردها و غیره) بین کشورهای «انجمن اروپا» به این معنی بود که هر شرکتی کالاهای مختلفی برای بازارهای کشورهای مختلف «انجمن اروپا» می

بایست تولید کند. این کالاهای مختلف در تعدادی تولید می شدند که کمتر از بهترین مقدار (در مقایسه با مقدار سرمایه گذاری) بود، و بدین ترتیب مقدار میانگین مخارج هر یک واحد را بالاتر می برد و موقعیت شرکت های اروپایی را در بازار جهانی ضعیفتر می کرد.

سرمایه «فرا ملی» هر چه بیشتر به این آگاه شد که برای دفاع از منافع خود تمامی موانع که از تجارت «بی مرز» در «انجمن اروپا» جلوگیری می کنند می بایست از بین برده شوند، تا رقابت بین سرمایه ها بالا گیرد و تمرکز و تراکم هر چه بیشتر سرمایه اروپایی در پشت موانع خود «انجمن اروپا» شکل گیرد. ولی در سال های اوایل دهه ۱۹۸۰ «موانع غیر تجاری» هر یک از کشورهای «انجمن اروپا»، مانند مالیات تقاضی و مشخصات تکنیکی مختلف مانع مهمی جلوی این روند تمرکز و تراکم سرمایه بودند. مهمترین و گرانترین این موانع کترات های محفوظ خرید و مخارج اداری کنترل مرزها بودند. پس از برداشتن پرداخت تعرفه گمرکی برای تمامی کالاها در سال ۱۹۶۸ وجود موانع غیر گمرکی به سود سرمایه ملی کشورهای اروپایی، که در حال رشد بود، بیشتر صدمه می زد.

در بین سال های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۷ گروهی از شرکت های اصلی «فرا ملی» به «کمیسیون انجمن اروپا»، تحت نام «میز گرد صنعتگران اروپایی»، دور هم آمدند و در بین سران مقامات سیاسی تبلیغ ادغام هر چه بیشتر کشورهای اروپایی را کردند. آنها شرکت هایی بودند که کالاهای تکنولوژی پیچیده، مانند اجناس کمپیوتری، نظامی، و لوازم الکترونیک خانه، تولید می کردند و شامل «فیلیپس»، «اولیونتی»، «زیمنز»، «جی. ای. سی»، «پلسی»، و «تومسون» بودند. آنها به این واقف بودند که به تنهایی، و در رقابت با همدیگر، آنها همواره از رقیبان ژاپنی و آمریکایی خود عقبتر و عقبتر می افتادند. (۳) آنها بر «کمیسیون اروپا» فشار گذاشتند تا برنامه پژوهش واحدشان را قبول کند و اینکه قوانین رقابت تجاری «انجمن اروپا» (یعنی قوانینی که انحصارات را تنظیم می کنند) و شرکت های عظیم اروپایی از طریق ادغام و ائتلاف آنها بوجود آیند. این شرکت های «فرا ملی» نیروی اصلی پشت «قانون بازار واحد» بودند.

هر یک از چهار کشور اصلی امپریالیستی «انجمن اروپا» - آلمان، فرانسه، بریتانیا و ایتالیا - (که در کل شامل ۷۵٪ محصول ناخالص ملی آن می باشند) مالک بخش های کلیدی ای از سرمایه «فرا ملی» هستند که از بازاری واحد بسیار سودمند خواهند شد. در آلمان این شامل صنایع دستگاه سازی، اتومبیل سازی، لوازم خانگی؛ در فرانسه صنایع هواپیما سازی (و فضایی) و نظامی؛ در بریتانیا به علاوه بخش بسیار مهم مالی، بانکی و بیمه، صنایع شیمی و داروسازی؛ و در ایتالیا بخش لوازم اداری هستند. در طول سال های دهه ۱۹۸۰ بورژوازی اروپایی بالاخره این را قبول کرد که راه دیگری برای آن وجود ندارد. بدین دلیل حکومت های تک تک دولت های ملی (و همچنین اکثر احزابی که در حکومت نبودند) مدافع «بازار بی مرز» شدند. اولین نشانه سیاسی این امر روابط بین امپریالیزم آلمان و فرانسه بود. این دو از همه روابط نزدیکتر اقتصادی و سیاسی داشته اند. هر گاه که گرایش به سوی اتحاد اقتصادی و سیاسی کند می شد، این دو امپریالیزم از همه بیشتر ضرر می خوردند. «هلموت اشمیت» و «والتر زیسکار دشتن» بودند که در سال ۱۹۷۹ مدافع «مکانیزم نرخ مبادله» ارزها در اروپا بودند و «هلموت کوهل» و «فرانسوا میتران» که مدافع تحولات اواسط سال های دهه ۱۹۸۰ (۴) با پشتیبانی آلمان و فرانسه «کمیسیون انجمن اروپا» «قانون اروپای واحد» را در سال ۱۹۸۶ عنوان کرد که از طریق آن مشکلات باقی مانده را حل کنند. این قانون حدود ۳۰۰ اقدام برای قبول کردن استانداردهای کشورهای دیگر، همخوانی استانداردها و از بین بردن کنترل مرزها را عنوان کرد، که تا اول ژانویه ۱۹۹۳ می بایست بکار گذاشته می شدند (تا اینکه «بازار یگانه» ایجاد شود). و دلیل این روشن بود: موقعیت سرمایه اروپایی تنها از یک طریق بهتر می شد. تعدادی گزارشات که در اواسط سال های دهه ۱۹۸۰ نوشته شدند محاسبه می کردند

- (۱) در بین سال های ۱۹۷۹-۸۹ میانگین رشد اقتصادی سالیانه در «انجمن اروپا» ۴ درصد بود، در حالی که در ژاپن ۴/۶ و در آمریکا ۲/۶ درصد بود.
- (۲) این گرایش در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ ادامه یافت. در زمان رکود ۱۹۹۰-۹۲ سهم «انجمن اروپا» در صادرات کالاهای صنعتی در سطح جهانی ۷/۳ کاهش پیدا کرد و کسر تجاری آن از ۱۱ میلیارد دلار (در سال ۱۹۸۸) به ۷۱ میلیارد در سال ۱۹۹۱ رسید.
- (۳) سهم «انجمن اروپا» از تولیدات تکنولوژیک از ۲۷٪ (در سال ۱۹۷۹) به ۲۳٪ در سال ۱۹۸۹ کاهش پیدا کرده بود.
- (۴) در اواسط دهه ۱۹۸۰ احزاب و مواضع «نئو لیبرال» بر دیگر خط های موجود بورژوازی غلبه شدند و منجر به شکست های مختلف طبقه کارگر، که سازماندهی آن در سطح ملی بود، شد.
- (۵) در سال های ۱۹۸۹-۹۰ در کل ۳۴۱۰ ادغام فرا مرزی صورت گرفت و شامل ۶۳ میلیارد پوند سرمایه بود.
- (۶) بر خلاف عوامفریبی و شوینیزم دولت های مختلف بر علیه نهادهای «انجمن اروپا» و «بوروکراسی بروکسل»، این نهادها هنوز بسیار ضعیف هستند و از پس دولت های ملی بر نمی آیند. بوروکراسی «انجمن اروپا» که در شهر بروکسل (در بلژیک) تمرکز دارد هنوز از بوروکراسی دولت های ملی کوچک تر و قدرت آن هم کم تر است. این قد خود دولت های ملی (برای دفاع از منافع ملی بر علیه دیگر دولت های اروپایی) بوده که آنها بدون اوتوریت هستند.

که «قانون اروپای واحد» در کوتاه مدت منجر به ۲۵۰ میلیارد دلار به نفع شرکت های «انجمن اروپا» تمام می شود. در متوسط مدت (۳ تا ۴ سال) سرمایه اروپایی سالی حدود ۴/۵٪ به رشد آن اضافه خواهد شد، و با کاهش مخارج تولید، قیمت ها ۶٪ کاهش خواهند یافت.

همنظری ای که در بین بورژوازی اروپا برای این اقدامات بود قدرت «کمسیون اروپا» را به عنوان نهادی فرای منافع ملی باز سازی کرد، تا بتواند بین منافع متضاد دولت های ملی میانجی گری کند. «کمسیون انجمن اروپا» توانست که پشتیبانی دولت های ملی را برای این پروژه، و با ضرب العجل های مشخصی، قبول کند. ایجاد بازار واحد مستلزم کنارگذاری حق وتو ملی بود و «کمسیون»، که یک بوروکراسی ای است که اعضاء آن از سوی دولت های ملی تعیین می شوند، برای اولین بار قدرت این را داشت که در بعضی موارد دولتی را مجبور به اقدامی کند. همچنین توانایی آن را پیدا کرد که در مسائل روابط خارجی، پژوهش و تحقیق، سیاست ناحیه ها و محیط زیست اقداماتی کند. در انتظار اینکه ایجاد «قانون اروپای یگانه» شرایط مناسبتری برای سرمایه فراهم خواهد کرد موجی از سرمایه گذاری در کشورهای «انجمن اروپا» صورت گرفت. در راه آماده کردن خود برای بازار بی مرز بعد از سال ۱۹۹۲، بسیاری از شرکت های «فرا ملی» مقدار سرمایه گذاری خود را بالا بردند تا به سهم خود در این بازار ازدیاد بخشند، و این شامل گسترش جغرافیایی و تولید انواع و اقسام کالاهای جدید بود. اثر این سرمایه گذاری ها استحکام تمرکز و تراکم سرمایه فرای مرزهای ملی بود. یکی از دو نوع انباشتی که مشاهده شده این بوده است: گرایش به سوی ایجاد بازاری اروپایی و تسلط و غلبه بر آن بخش تولید مواد غذایی، که بزرگترین بخش صنعتی در «انجمن اروپا» است، نشانگر واضح این گرایش است. در بعضی دیگر بخش های صنعتی، مانند نظامی و هواپیماسازی، داروسازی، سرمایه گذاری برای کاهش مقدار تولید، سهم شدن در مخارج پژوهش و نوآوری و از این طریق ایجاد تعداد کمتری، ولی «بهتر» از شرکت های «فرا ملی» اروپایی شده که می توانند با شرکت های «فرا ملی» آمریکایی و ژاپنی رقابت کنند. در حالی که اکثر موارد ادغام سرمایه هایی که در دهه ۱۹۶۰ صورت گرفت در درون چارچوب دولت های ملی بود و منجر به انحصارات ملی شد، در دهه ۱۹۸۰ این به منظور ایجاد انحصارات اروپایی بوده است. در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ این ادغام ها، خریده ها و «سرمایه گذاری مشترک» بین سرمایه کشورهای مختلف «انجمن اروپا» بسیار زیاد شد - و این در دهه ۱۹۹۰ نیز ادامه یافته است. اگر به هزار شرکت بزرگ «انجمن اروپا» نگاه کنیم می بینیم که در سال ۱۹۸۲ در بین آنها فقط ۱۱۷ ادغام صورت گرفت، ولی در سال ۱۹۸۴ این به ۳۸۳ رسید و در ۱۹۸۸ به ۴۹۲ ازدیاد پیدا کرد. و در حالی که در سال ۱۹۸۲ فقط ۱۸ درصد آنها شامل سرمایه دو یا چند کشور بودند در سال ۱۹۸۸ این رقم به ۴۰ درصد رسید. (۵)

ولی با این حال این روند دیر شروع شد. این تمرکز و تراکم در اصل برای این بود که سرمایه اروپایی بتواند به وضعیتی که سرمایه آمریکایی و ژاپنی به نقد رسیده بودند برسد، تا اینکه بتواند با آنها در بازار جهانی، و حتی در بازار خود اروپا، رقابت کند. شرکت های «فرا ملی» آمریکایی و ژاپنی در این مدت موقعیت خود را در بازار اروپا استحکام بخشیدند. آنها در بسیاری از بخش های صنعتی (مانند ماشین سازی، نظامی و هواپیماسازی، کامپیوترسازی) و دیگر صنایع تکنولوژی بسیار نو از اروپایی ها جلوتر بودند و در «انجمن اروپا» مستقیماً سرمایه گذاری کردند. اروپایی ها نه فقط دیر شروع کردند، بلکه هنوز موانع وجود دولت های مختلف ملی کار ایجاد شرکت های «فرا ملی» اروپایی را بسیار کند می کنند. (۶)

تناقض اصلی «انجمن اروپا»، و بعد از آن «اتحاد اروپا»، این است: ناتوانی رقابت با ژاپن و آمریکا و مجبور بودن به اتحاد - با وجود اختلاف و تضاد - با دولت های دیگر اروپایی.

ادامه دارد ...

دیدگاه سوسیالیزم انقلابی

گاهنامه بحث و مطالعات مارکسیستی

شماره ۳

● مفهوم سوسیالیزم و ماهیت طبقاتی دولت شوروی
مراد شیرین

● نقدی به تز «سرمایه داری دولتی» ج.ک.ک.ا.
م. رازی

● شوروی در روند گذار از سرمایه داری دولتی به سرمایه داری خصوصی!
ج. رامین

● لنین و سرشت تحلیل واقعیت های تاریخی
حمید حمید

● انقلاب روسیه

روزا لوکزامبورگ

● بازسازی سرمایه داری در روسیه

کارولین پتروسیان/مراد شیرین

مکتب فرانکفورت و یورگن هابرماس نگرش عقلی سازی و رهایی

حمید حمید

بخش اول: گذران تاریخی و

اندیشه‌های مشخص

(ادامه از شماره قبل)

هورکهایمر ضمن نقد تفسیر تحصیل‌گرا و تجربی نقدی (امپیریو کریتیکیال) از حواس نوشت «در واقع واقعیت‌های علمی متأخر» یا دانش به دو وجه پیش ساخت می‌شوند: از طریق سرشت تاریخی موضوع درک شده و سرشت عضو دریا بنده^(۱۹) نفوذ کامل عوامل ذهنی - عینی در روند عمل و دانش در شالوده‌ی خود علم قرار دارند. «این کنش متقابل هر دو جنبه، یعنی انسان و فوق انسان، انسان و طبقه، روش‌شناسی و امر عینی» «نگرش انتقادی» را با تحصیل‌گرایی و ماتریالیسم نظری جزمی که بنام ماتریالیسم دیالکتیکی شهرت یافته است در تعارض قرار می‌دهد^(۲۰).

پیروان «نگرش انتقادی» مقاله‌ی هورکهایمر بنام «نگرش سنتی و نگرش انتقادی» را نخستین و سازنده‌ترین اثر کلاسیک «نگرش انتقادی» تلقی می‌کنند. بنابراین، آنچه را که من موضوع تاملی انتقادی از این نگرش قرار داده‌ام، بدواً به تحلیلی از این اثر ناظر می‌سازم. هورکهایمر از «نگرش سنتی» فریب و اغوایی را می‌فهمد که خود را در علوم طبیعی و بخصوص در جامعه‌شناسی بورژوازی برقرار کرده است؛ چیزی که بنابر آن تمایز بین تجربه‌گرایی و خردگرایی نفی شده است: فرض براین است که علوم از فاکنهای تجربی و بطور حسی دریافت شده، نگرش جامع و از لحاظ منطقی غیر متضاد را بر می‌آوردند. بدین ترتیب او موضوع را چنانچه گویی هیچ تفاوتی در اصل بین جامعه‌شناسی مشخص تجربی کشورهای آنگلوساکسون و فلسفه‌ی اجتماعی آلمان با توجه به وجه رویکرد و بررسی آنها از نگرش علمی وجود ندارد صورتبندی می‌کند. هورکهایمر می‌نویسد «پیشرفتهای فنی عصر

بورژوازی بنحو جدایی ناپذیری با این عملکرد علم گره خورده‌اند. این امر از یکسو وقایع را برای نوعی از دانش علمی که باید کاربرد عملی در شرایط معینی را داشته باشد ثمربخش می‌سازد و از سوی دیگر کاربرد دانشی را که تاکنون حاصل شده است ممکن می‌سازد^(۲۱). هورکهایمر تنها به بی‌اعتباری «نگرش سنتی» تحصیل‌گرا اشاره نمی‌کند، بلکه بر آن بود تا شالوده‌ی اجتماعی و عملکرد آن را نیز افشا کند. این امر سالها بعد نیز به شکل دیگری در «کسوف عقل» او ادامه یافت. با چنین رویکردی او بر آن بود که «نگرش انتقادی خودآگاهی انتقادی خلق است». «دانش به خویشتن انسان معاصر، دانش ریاضی طبیعت که مدعی است عقل ابدی است، نیست، بلکه چنین نگرشی انتقادی جامعه است، نگرشی که با شرایط معقول زندگی درگیر است»^(۲۲).

با تمامی عناصر مثبتی که در چنین دوامی وجود دارد، مع الوصف در آنها رویکرد مشخص طبقاتی تاریخی نادیده گرفته شده بود. گسست آشکار هورکهایمر از ماركس را بر روشنی می‌توان در توضیحی که او از موضع خود بعمل می‌آورد یافت. او قویاً از اینکه در موضع طبقه کارگر انقلابی قرار گیرد پرہیز داشت و در مقابل بر آن بود تا نقد خویش را از موضع تفکر انتقادی و فرد فوق طبقه انجام دهد. طبیعی بود که چنین رویکردی او را در موضع یک روشنفکر فردگرای خرده‌بورژوازی قرار می‌داد. بنابر رای او «جدایی بین فرد و جامعه که به اتکاء آن فرد محدودیت‌هایی را که برای عمل خود می‌شناسد، چون امری طبیعی می‌پذیرد، در «نگرش انتقادی» وجهی نسبی می‌یابد. از لحاظ این نگرش تمامی چهارچوبی که از سوی کنش متقابل فعالیت‌های کور افراد مشروط شده است (تقسیم کار موجود و تمایزات طبقاتی) عملکردی تلقی می‌شود که در عمل انسان ریشه دارد و بنابراین می‌تواند موضوع

ممکنی برای تصمیم برنامه‌ای و تعین عقلی هدفهای قرار گیرد»^(۲۳).

هورکهایمر در سال ۱۹۳۷ علیرغم حضور در آمریکا هنوز بر آن بود تا در تحلیلهای خود از مایه‌های مارکسیستی سود بجوید. او حتی شالوده‌ی تمامی تضادهای اجتماعی را در سرمایه‌داری دید. با اینهمه بباور او راه حل این تضادها در انقلاب پرولتری نهفته نیست و بنحوی انتزاعی در باب امحاء تضاد بین هدفمندی، عقلانیت، امر بخودی خود و آن روابطی از روند کار که ضمن آن جامعه ساخته می‌شود استدلال می‌کرد. او از این توضیح تن نمی‌زد که پرولتاریا می‌تواند هم تضادهای روابط جامعه‌ی سرمایه‌داری را درک کند و هم به نتیجه‌ی امکان جامعه‌ی عقلی و هدفمند دیگری نائل آید، اما حتی با چنین تصریحی در باب ماهیت پرولتاریا دچار شکی جدی بود. بهمین دلیل نوشت «اما موضوع پرولتاریا در این جامعه هیچ تضمینی برای دانش درست ایجاد نمی‌کند»^(۲۴).

استدلالی که هورکهایمر در این مورد بکار می‌برد یادآور تحلیل لنین از این نکته بود که چگونه پرولتاریا خود، تنها به یک آگاهی طبقاتی اتحادیه‌ای نایل می‌آید و بنابر آن ضرورتی تاریخی برای یک پیشرو طبقه، برای حزبی که آگاهانه، آگاهی

۱۹- هورکهایمر، مرجع شماره‌ی ۱۷، ص ۱۴۹.

۲۰- همان، ص ۵۰-۴۹.

۲۱- همان، ص ۱۴۳ و همچنین مرجع شماره‌ی ۱۶، ص ۴۷.

۲۲- همان، ص ۱۴۷ و همچنین مرجع شماره‌ی ۱۶، ص ۵۲.

۲۳- همان، ص ۱۵۶ و همچنین مرجع شماره‌ی ۱۶، ص ۶۰.

۲۴- همان، ص ۱۶۲ و همچنین مرجع شماره‌ی ۱۶، ص ۶۷.

طبقاتی سوسیالیستی انقلابی را به نهضت کارگری توده‌ای منتقل سازد وجود دارد. مع الوصف نگرش انتقادی صرفاً توانایی و قابلیت افزایش‌دهی پرولتاریا برای برخورداری از آگاهی انقلابی به قصد استعلاء بخشیدن به جامعه‌ی موجود را خاطر نشان می‌ساخت و روشنفکر واجد اندیشه‌ی انتقادی را بعنوان نیرویی که قادر به متحول ساختن و پاسداری از آگاهی انقلابی است تشخیص می‌داد. علاوه بر این هورکهایمر تاکید می‌کرد که بطور کلی اتخاذ نقطه نظر پرولتاریا مجاز نیست. «اگر نگرش انتقادی ذاتاً حاوی مطالعه‌ی شکل‌بندی احساسات و اندیشه‌های منطبق با یک طبقه باشد، در اینصورت از لحاظ ساخت تفاوتی با علوم خاص ندارد و لذا موظف است تا مضمون روانشناختی‌ای را که مشخصه‌ی گروه‌های معینی در جامعه است توصیف کند و به این معنی باید یک روش‌شناسی اجتماعی باشد»^(۲۵).

معهد «نگرش انتقادی» در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ هنوز خود را تنه‌ی فکری روند تاریخی رهایی پرولتاریا تلقی می‌کرد. در اینجا بروشنی شیوه‌ی نخبه‌گرایانه‌ای را می‌توان دریافت که در آن نقش و وظیفه‌ی نگرش از سوی هورکهایمر توضیح داده شده است. «اگر نظریه‌پرداز وظیفه‌ی ویژه‌اش ایجاد وحدتی پویا با طبقه‌ی زیر ستم در نظر گرفته شود، در اینصورت نحوه‌ی توضیح تضادهای اجتماعی توسط او نه صرف توصیفی از موقعیت تاریخی مشخص بلکه اعمال فشار در درون آن موقعیت بقصد ایجاد تغییر است و بدین ترتیب است که وظیفه‌ی واقعی او ظهور می‌پیوندند. مسیر مناقشه بین بخشهای پیشرفته‌ی طبقه و افرادی که مبین حقیقت آن مناقشه‌اند و همچنین مناقشه بین بخشهای بسیار پیشرفته با نظریه‌پردازان آنها و بقیه‌ی طبقه را باید به مثابه روندی از کنش متقابلی درک کرد که ضمن آن آگاهی همگام با رهایی آن بیار می‌آید»^(۲۶). میرمیت این روند بنا بر آنچه هورکهایمر به آن باور داشت در «امکان مستمرا مطرح تنش بین نظریه‌پرداز و طبقه‌ای که اندیشه‌اش مورد توجه»^(۲۷) است متجلی می‌گردد.

III.3

در پایان دهه‌ی ۱۹۴۰ دوره‌ای از تاریخ «مکتب فرانکفورت» و «نگرش انتقادی» اش به فرجام خود رسید. هورکهایمر و آدورنو در سال ۱۹۵۰ به جمهوری فدرال آلمان بازگشتند و «انستیتوی تحقیق اجتماعی» را در دانشگاه فرانکفورت بار دیگر احیاء کردند. کمی پس از آن هورکهایمر بعنوان ریاست دانشگاه فرانکفورت انتخاب شد و آدورنو از سال ۱۹۵۳ در راس «انستیتو» قرار گرفت. فروم و مارکوزه در آمریکا باقی ماندند و فروم در سال ۱۹۵۱ به مکزیکو سفر کرد. در همین ایام مارکوزه اثر خویش در باره‌ی فروید را بپایان آورد و بر سر تدارک «مارکسیسم شوروی» بکار پرداخت. او در سال ۱۹۵۴ به استادی دانشگاه براندیس و در سال ۱۹۶۵ به استادی دانشگاه کالیفرنیا برگزیده شد. در جمهوری فدرال آلمان با رهبری هورکهایمر، آدورنو و پولوک، نسل دوم «مکتب فرانکفورت» بار آمد. در سال ۱۹۵۰ در ایام آدونائر و جنگ سرد، نفوذ ایدئولوژی «مکتب فرانکفورت» با شدت اشاعه یافت، اما با آغاز دهه‌ی ۱۹۶۰ اوضاع دیگرگون شد. در این ایام کوششهایی در جهت تحمیل جامعه‌شناسی تحصیلی آمریکایی - انگلیسی بر اندیشه‌ی علمی آلمان بعمل آمد و در مقام بازتاب نسبت به این جریان، مباحث مستمری با نمایندگان جامعه‌شناسی آمریکایی در گرفت. آدورنو به جدال با پوپر آغاز کرد ولی در عمل مناقشه بر سر تحصیلگرایی در جامعه‌شناسی آلمان از دهه‌ی ۱۹۶۰ آغاز گردید. لازم بیادآوری است که در همین ایام و در شرایط تحریم حزب کمونیست آلمان و تعقیب هر نوع اندیشه‌ی مارکسیستی در جمهوری فدرال آلمان اندیشه‌های «مکتب فرانکفورت» از مرزهای «انستیتو» فراتر رفت و بصورت ایدئولوژی نهضت دانشجویی چپ درآمد. در سال ۱۹۶۰ زمانی که رهبری راست حزب سوسیال دمکرات ناچار به گسستن از «اتحادیه‌ی سوسیالیستی دانشجویان آلمان» گردید [اتحادیه‌ای که از سوی همان حزب ایجاد شده بود] گروه روشنفکرانی که در کنار «اتحادیه» قرار گرفتند، نمایندگان نسل جوانتر «مکتب فرانکفورت» بشمار می‌آمدند. با توجه به چنین سیر گذرانی از پیدایی این دوره از حیات «مکتب فرانکفورت»، در این فرصت به آن جنبه‌ای

از تاریخ اندیشه‌های «نگرش انتقادی» می‌پردازم که با این نسل از نمایندگان «مکتب» در ارتباط است. در میان دانشجویان هورکهایمر و آدورنو در این دوران بیش از هر کس باید به آلفرد اشمیت نظر داشت که زیر هدایت آندو طی فاصله‌ی زمانی ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ پایان نامه‌ی دکترای خویش را تحت عنوان «مفهوم طبیعت در مارکس» بپایان رسانید. اشمیت در این اثر بر این داعیه پای می‌نهد که بر گرایش مسلط بر ادبیات بورژوازی نسبت به تفسیر وجودگرایی آثار دوران جوانی مارکس، تفسیری که با مسئله بیگانگی پیوند دارد، غالب آمده است. اشمیت کوشید تا تفسیر خویش از مارکس را با بهره‌وری از یادداشت‌های ۵۹-۱۸۵۷ مارکس، که در حقیقت مواد مقدماتی و تدارکاتی برای «سرمایه» بودند و در ۱۹۵۳ در جمهوری دمکراتیک آلمان انتشار یافته بودند ارائه کند. مع الوصف چنانکه با تاملی در اثر او و بخصوص در مقدمه‌اش بر چاپ دوم می‌توان دریافت، او متأثر از کرایش، مەرلوپوتنی و سارتر با تعبیری انسانشناختی - وجودگرا از فلسفه‌ی مارکس به موضع سنتی «مکتب فرانکفورت» بازگشت. اثر او «در باب همبستگی تاریخ و طبیعت در ماتریالیسم دیالکتیک» شاهد این مدعاست. این اثر بعنوان تفسیری بر چاپ آلمانی «وجودگرایی و مارکسیسم» مجادلات سارتر، گارودی، هیپولیت، ویکو و اورسل که با عنوان «مجادلات» در سال ۱۹۶۲ در پاریس روی داد نوشته شد^(۲۸).

ادامه دارد

۲۵- همان، ص ۱۶۳ و همچنین مرجع شماره‌ی ۱۶ ص ۶۸.

۲۶- همان، همانجا، مرجع شماره‌ی ۱۶ ص ۶۹.

۲۷- همان، همانجا.

۲۸- گئورگ نوواک نقد مارکسیستی سودمندی بر این مجادلات تحت عنوان «آیا طبیعت دیالکتیکی است» نوشته است، رجوع شود به:

George Novack; "Is Nature Dialectical?", in: *Polemics in Marxist Philosophy*, Monad Press, New York 1973, pp. 231-267.

ترور در ایران از آغاز تا امروز

بخش اول: دوره سلطنت قاجار و انقلاب مشروطیت

علی میرزا فرار کرد و پسرش احمد شاه به سلطنت رسید. در همین دوران است که «مرکز غیبی» انجمن انقلابی اولین هسته ای حزب «اجتماعیون عامیون» به رهبری «حیدر عمو اوغلی»، «کربلایی علی مسیو»، «کریم دوانگر» و... به وجود می آید. همین سازمانها بودند که انجمن تبریز را در دوره مقاومت مسلحانه علیه سپاهیان شاه رهبری کردند و در همین دوره است که ترور سیاسی، با کاربرد گسترده و در اشکال گوناگون به کار گرفته می شود. مهم ترین و کاراترین ترور سیاسی این دوره قتل «اتابک امین السلطان» صدر اعظم مستبد «محمد علی میرزا» است که اولین نخست وزیری است که در تاریخ معاصر ایران ترور می شود. سنت و سرنوشتی که پس از آن رزم آرا و حسنگلی منصور بدان دچار آمدند. محمد علی شاه، اتابک را که مستبدین بنام بود با ماموریت نابودی انقلاب به صدر اعظمی می گمارد. مردم و رهبران انقلاب بر می آشوبند، مجلس اول با آگاهی از ترفندهای اتابک با او از در مخالفت در می آید اما شاه در برابر درخواست عزل او بی اعتنا به خواست مردم مقاومت می کند و اتابک هر روز مشکلی تازه در راه انقلاب علم می کند. سرانجام روز ۲۱ رجب ۱۳۲۵ قمری، زمانی که به همراهی سید عبدالله بهبهانی، می شد، «عباس آقا صراف» یکی از اعضا انجمن انقلابی به دستور و با نقشه «حیدر عمو اوغلی» رهبر انجمن به او نزدیک شده و او را با شلیک گلوله ای میکشد. عباس آقا بلافاصله گلوله ای نیز به مغز خود شلیک کرده و در همان محل در می گذرد. در جیب عباس آقا کارتی یافته می شود با این نوشته «عباس آقا صراف آذربایجانی، عضو انجمن نمره ۴۱، فدایی ملت». دو کیسول سم «استریکنین» و یک پارچه سنگ دوزخ در جیب های «عباس آقا» عزم او را به خودکشی، گریز از شکنجه و حفظ اسرار انجمن به مستبدین نشان داد. این ترور نام «حیدرخان» را بر سر زبانها انداخت. حیدر علی تازی وردیف، یکی از درخشان ترین چهره های انقلاب مشروطه اهل ارومیه بود. در روسیه مهندسی برق خوانده بود. در ۲۰ سالگی به ایران بازگشته مدتی در کارخانه برق «حاج امین الضرب» و مدتی نیز در کارخانه برق مشهد کار کرده و پس از فرار از مشهد به تبریز رفته و در آنجا انجمن را بنا نهاده بود. جنازه عباس آقا، تا چند روز با بی مهری ماموران نظمیه روبرو بود، اما مردم از او چون شهیدی انقلابی نام می بردند.

در مراسم هفت او جمع کثیری گرد آمدند و «ملک المتکلمین» و «بهاالواعظین» در این مراسم، سخنرانی کردند. در «چهلیم» او بازار بسته شد و به نوشته روزنامه «حبل المتین»، بیش از صد نفر در این مراسم شرکت کردند.

«سید جمال واعظ»، «ملک المتکلمین» از او تجلیل کردند و بها

الواعظین شعری خواند که با این ابیات پایان می یافت:

ای جهان عزت ای عباس آقا کز شرف

زخم قلب ملک و ملت را تو شافی مرهمی

ترک ایرانی نژادی آنکه همچون تهمتن

معلی فر فریدون محبی جاه جمی

گفت تاریخ عزایش را به زاری خاوری

کرد از شش لول احیا عالمی را آدمی

قتل اتابک، یکی از دشمنان بزرگ مشروطه را از سر راه انقلابیون برداشته انجمن شهرتی بسزا یافت و بعنوان یک سازمان مخفی سیاسی توجه بسیاری را به خود جلب کرد. هر چند از عمر آن هنوز چندان نگذشته بود اما در شهریور ۱۳۲۵ یکی از اعضا خود را بنام «یوسف خردوز» در تبریز ترور کرد. اگر این ترور به دلایل انضباطی انجام نشده و ریشه در اختلافات درونی داشته باشد باید آن را اولین تروری دانست که در درون یک سازمان سیاسی رخ داده و این همان سنت ناپسندی است که گاه در تاریخ ایران ابعاد دردناکی داشته است اما این حادثه توجه چندانی را به خود جلب

بعد از پایان ماجرای گروگان گیری در سفارت ژاپن در پرو، که منجر به کشته شدن تمام چریکهای سازمانده این ماجرا گردید. بحثهای بسیار داغی در «حیف سوسیالیستهای انقلابی» صورت گرفت که گوشه های از آن بحثها در نشریه ما نیز انعکاس پیدا کرد. به علت اهمیت این مسئله و ریشه یابی تاریخی و تاثیر آن در تعبیر و تحولات دورانهای مختلف سیاسی ایران، نظری انداختیم به تاریخچه «ترور» در تاریخ پر نوسان کشورمان، که طی سه بخش آنرا در اختیار شما عزیزان قرار می دهیم.

هر چند «آقا محمد خان قاجار» سر سلسله قاجاریه در شب ۲۰ ذیحجه ۱۲۱۱ قمری به دست دو نفر از خدمه خود کشته شد اما ترور سیاسی، به مفهوم عملی سازمان یافته و از پیش برنامه ریزی شده و به عنوان یک تاکتیک در سیاست، مانند بسیاری از مظاهر تمدن نو، در عصر ناصرالدین شاه است که برای اولین بار در تاریخ ایران آغاز میشود. و اگر در جستجوی پیشینه ای برای آن در تاریخ گذشته ایران باشیم باید که رد آن را در تاریخ مبارزات «فرقه اسماعیلیه»، از دوران «حسن صباح» به بعد پژوهش کنیم. دورانی که «فداییان» اسماعیلیه با کشتن برخی از اعضا حکومت آن زمانه به دوره ای از تاریخ ایران، تحرک و رنگ و بویی خاص بخشیدند. ترور سیاسی در تاریخ ایران، از عصر ناصر الدین شاه تاکنون بارها معنی و مفهوم خود را تغییر داده است اما به رغم افت و خیزهای بسیار به کمتر دوره ای برمی خوریم که از آن نشانی بر جای نمانده باشد.

دوره سلطنت ناصرالدین شاه با ترور او به دست «میرزا رضا کرمانی» در «صحن عبدالعظیم» به پایان رسید و این ترور فصلی نو را در تاریخ ایران آغاز نمود. افسانه ها به گرد «شاه شهید» هر چه بیشتر می تند. درباریان می دانستند که این بار شاه را کسی کشته که نه انگیزه فردی داشته و نه نسب از اشراف می برد. «میرزا رضا کرمانی» از شاگردان «سید جمال الدین افغانی» (اسدآبادی) بود. میرزا که به اشاره «جمال الدین»، از «استامبول» به قصد کشتن شاه به تهران آمده بود، پیش از این طعم استبداد را با تمام وجود خود چشیده بود. در شورش «رزی» دستگیر و چهار سال و نیم در زندان قزوین با آزار و شکنجه در حبس بود. پسرش «مظفرالدین شاه»، «میرزا رضاشاه کش» - را بردار کرد. «مظفرالدین شاه» هر چند به مرگ طبیعی مرد، اما طعم تلخ ترس از گلوله را در پاریس تجربه کرد. در سفر فرانسه، زمانی که از محل اقامتش با کالسکه به همراهی تنی چند برای دین یک نمایشگاه بین المللی بزرگ به محل نمایشگاه می رفت، در راه یک آتارشیست اروپایی که شاه در خاطرات خود از او به نام «حبیب ملعون» یاد می کند تیری به او شلیک کرد. شاه جان به در برد و ضارب دستگیر شد.

مظفرالدین شاه، در روزهای آخر عمر خود در برابر موج توفنده انقلاب مردم به ناچار فرمان مشروطه و تشکیل مجلس اول را امضا کرد. اما «محمد علی میرزا» جانشین او، از همان آغاز نشان داد که جز استبداد راهی نمی شناسد و هدفی جز سرکوب و نابودی مشروطه خواهان و مشروطه ندارد. اقدامات محمد علی میرزا از حادثه آفرینی های گوناگون تا به نوپ بستن مجلس به یاری قزاقان روس به فرماندهی «لیاخوف»، جز قوی تر کردن عزم مردم ایران، نتیجه ای در بر نداشت. مبارزه مردم و انقلابیون در زمان استبداد صغیر بر آگاهی سیاسی آنان افزود. و سازمانهای گوناگون سیاسی بویژه در تبریز و سپس در دیگر شهرهای ایران از جمله تهران شکل گرفتند، جنبش مردم تبریز سرانجام مردم تهران، گیلان و دیگر نقاط ایران را نیز به حرکت در آورد. مبارزه مسلحانه مردم تبریز و سایر شهرها سرانجام انقلاب را برای بار دوم به پیروزی رسانید. محمد

سفاک استبداد بر پا می کند. روباه فضولی نیمه شب به این تله پای می نهد و انفجار او را از پای در می آورد و صمد خان جان به در می برد. حیدر از پای نمی نشیند. در یک تله دیگر بمبی زیر خاک پنهان میکند و با ترفندی صمدخان را به آنجا می کشاند. اما تله زودتر منفجر شده و جان یکی از فرماندهان لشکر صمدخان و جمعی از سربازان او را میگیرد. عمو اوغلی در جریان جنگ تبریز بمب و یا به گفته خود «ماشین دوزخی» را در زین اسبی پنهان کرده و اسب را به سوی سنگر «عین الدوله» می فرستد. اولین کسی که اسب را سوار می شود، در اثر انفجار به هوا رفته راکب و مرکوب و تنی چند از نزدیکان عین الدوله کشته می شوند.

در تهران مستبدین به ظاهر پیروز شده اند، اما اعتراض مردم به اشکال گوناگون ادامه می یابد. روز جمعه ۱۹ دی ماه برابر با ۱۶ دیحجه آن سال «شیخ فضل الله نوری» آخوند مرتجع و ضد مشروطه، هدف تیرهای بی امان «کریم دوانگر» از اعضا انجمن قرار میگیرد. تیر کریم زخمی بسیار سطحی را سبب می شود. کریم دستگیر می شود و تا پیروزی مشروطه خواهان بر محمد شاه در زندان می ماند. پس از پیروزی انقلاب، کریم از زندان رها می شود و مدتها بعد با تنی چند از یاران خود «انجمن مجازات» را بنا می نهد که به شرح آن نیز خواهیم رسید.

سرانجام «محمد شاه» شکست می خورد و به سفارت روس پناهنده می شود، پسر خردسالش «احمد شاه» به سلطنت می رسد. مجلس دوم گشوده می شود. احزاب سیاسی شکل می گیرند و بین سران انقلاب بر سر راههای اداره کشور اختلاف و چند دستگی بوجود می آید. سید عبدالله بهبهانی (سر دسته محافظه کاران) به حمایت از حزب «اعتدالیون» و «تقی زاده» نماینده تبریز به حمایت از حزب «دمکرات» در برابر یکدیگر صف می آریند. حزب «اجتماعیون» به رهبری عمووغللی با تقی زاده متحد می شوند. جدال بالا می گیرد. اعتدالیون در روزنامه خود به نام «استقلال» و دموکراتها در ارگان خود بنام «ایران نو» به سردبیری «محمد امین رسول زاده» از اعضا اجتماعیون عامیون، علیه یکدیگر مبارزه برمی خیزند. روز ۲۸ رجب ۱۳۲۸ ۴ نفر از دیوار خانه آخوند بهبهانی بالا رفته و او را در اتاقش ترور می کنند. ترور آخوند بهبهانی به تقی زاده نسبت داده می شود. «احمد کسروی» در کتاب «تاریخ مشروطه» می نویسد: «یکی از ایشان رجب نام، سرابی بود که از قفقاز آمده در تبریز در شمار مجاهدان قفقازی در جنگها دست داشت ... پس از کشته شدن بهبهانی در تهران نایستاد و دوباره به تبریز برگشت و در آنجا بود تا در جنگ محرم ۱۳۳۰ با روسیان تیری در دهانش خورده، کشته گردید. می گویند شادروان بهبهانی را نیز از دهانش زده بودند».

«اعتدالیون» از ترور رهبر خود بر می آشوبند و چند روز بعد «علی خان ثریب» و «سید عبدالرزاق خان» از اعضا حزب دموکرات را در خیابان «لاله زار» ترور می کنند. در این ترور «حسین نوروزاف» و «آقا بالا» به عنوان قاتلین نام برده می شوند. «عبدالرزاق خان» کلیشه ساز بود و کلیشه معروف به «عدل مظفر» با شیر و خورشید و تاریخ امضای فرمان مشروطه که به عنوان آرم مشروطه ایران بر سر در مجلس شورای ملی نصب شده بود از کارهای اوست. همان روزها «رسول زاده» در سر مقاله خود در «ایران نو» به اعتراض به این ترور با «تیمور» از منسوبان عمووغللی یاد کرد که در خیابان لاله زار به دست آدمهای مشهدی صادق کشته شد. وی همچنین از کسانی چون «ناصرالملله»، «امین الملک»، «حجت الاسلام سید عبدالله» نام می برد که در آن روزها ترور شده بودند. بعد ترور از بهبهانی، تقی زاده راهی فرنگ، و حیدرخان نیز از ایران گریخت. این زمان مصادف شد با انحراف انقلاب از مسیر و شعارهای اصلی اش که همانا «حریت»، «برابری» و «برادری» بود. شیخ محمد خیابانی با چنین اندیشه ای، در سر پرچم «قیام آذربایجان» را بر می افرازد. در تبریز چندین ترور سیاسی به اوج گیری قیام او کمک می کند. در خرداد ۱۲۹۰ «ملاحمزه» یکی از سردستان مستبدین شبانه ترور می شود. در ۲۲ مهر برابر با ۲۶ دیحجه ۱۳۳۶ هنگام عصر «محمدالملک فخر المعالی» مدعی العموم دوران حاکمیت استبداد در تبریز و «محمد خان» کدخدای محله «امیرخیز» در همان دوران به دست دموکراتها طرفدار خیابانی ترور می شوند. «میرزا نعمت الله جاوید» صاحب امتیاز و نویسنده روزنامه «کلید

نکرد. انجمن علت را تخلف «یوسف خزدوز» از ضوابط تشکیلاتی و اخلاقی ذکر کرد. جامعه در تلاطم بود و کسی مجال پرداختن به این گونه مسائل را نداشت و بویژه آنکه اندکی بعد بزرگترین طرح ترور انجمن و وسیع ترین نقشه عمووغللی در تهران به اجرا گذاشته

شد. ترور «محمد علی شاه» هر چند ناموفق بود اما پیامدهای بسیاری بر تاریخ انقلاب از خود به یادگار گذاشت. روز ۸ اسفند ۱۳۲۶ قمری هنگامی که محمد علی شاه با یک اتومبیل (کالسکه دودی) و دو کالسکه ۶ اسبه سلطنتی برای گردش به «دوشان تپه» می رفت، زمانی که از خیابان «وحش» آن زمان عبور می کرد، دو نارنجک با فاصله ای اندک جلو و کنار اتومبیل منجر شد، چند نفر کشته و زخمی شدند. اما شاه جان به در برد. پرتاب کنندگاه بمب گمان کرده بودند که شاه در اتومبیل سوار است حال آنکه محمد شاه در یکی از کالسکه ها نشسته بود و سرعت از معرکه گریخته این ترور را نیز حیدر عمووغللی طراحی کرده بود. شاه خشمگین دستور داده عده ای را بازداشت کنند. ماموران او برای یافتن سوقصدکنندگان به تکاپو افتادند و از جمله ۴ نفر به نامهای «مشهدی عمووغللی»، «مشهدی عبدالله»، «اکبر» و «زینال» که آذربایجانی بودند هنگام خروج از تهران دستگیر شدند. دستگیرشدگان بازجویی شدند اما به علت فقدان مدرک و مقاومت در برابر فشار ماموران از آنها رفع اتهام شده و آزاد می شوند. بعدها معلوم می شود که بمب اندازان به کالسکه شاه، همین چهار نفر اعضا انجمن بوده اند. انجمن برنامه های خود را در ترور هواداران استبداد ادامه می دهد. روز ۱۶ اسفند ماه برابر با ۴ صفر ۱۳۲۶ قمری زمانی که «قوام الملک شیرازی»، مالک بزرگ و قدرتمند فارس در باغ دیوان خانه قدم میزد، جوانی به او نزدیک شده، چهار تیر به او می زند و او می کشد. ضارب خود نیز با گلوله خودکشی میکند. در جیب او کارتی به دست می آید که روی آن نوشته شده بود: «نعمت الله بروجردی» شماره ۱۹، قاتل «نصرت الدوله قوام الملک». در تاریخ ۱۶ اسفند همان سال «سید احمد دشتکی» تیری به «سالارالسلطان» زد که او را زخمی کرد و در حادثه دیگری در شیراز «شیخ باقر» نامی با شلیک دو گلوله ترور شد.

در تبریز پیکار بین آزادخواهان و مستبدین به راههای گوناگون ادامه یافت. قلب انقلاب مشروطه در تبریز می زد و در یکی از حوادث آن روزگار پر آشوب یک «سید ناشناس» به اتفاق شخصی بنام «تقی مسگر» قصد جان «میر هاشم» از رهبران استبداد را می کند. تیر به میر هاشم کارگر نمی شود و ضارب دستگیر می شوند. در تهران محمد علی شاه مجلس را به کمک «لیاخوف» فرمانده قزاقان روسی به توپ می بندد. لیاخوف پس از شکست محمد علی شاه به روسیه فرار می کند. مدتی در کنار ارتش سفید علیه بلشویکها می جنگد و سرانجام روزی در شهر «باتوم» به دست دو ایرانی نقابدار با انتقام خونهایی که از آزادیخواهان تهران ریخته بود، با شلیک چند گلوله کشته می شود. با انحلال مشروطه اول تبریز علیه شاه مستبد سر به شورش بر می دارد. جنگ در می گیرد. شاه «عین الدوله» را با سپاهی به سرکوب تبریز می فرستد و او با باری «شجاع مرنندی»، «رحیم خان» و صمد خان مراغه ای و دیگر روسای ایلات، تبریز را محاصره می کنند. مردم تبریز به رهبری «ستارخان» و «باقرخان» سازماندهی مرکز غیبی و انجمن انقلابی به رهبری حیدرخان مقاومت می کنند و در این دوره است که شاهد چند ترور هستیم که با شیوه بدیع اجرا شد.

حیدر عمو اوغلی که در این دوره به تدریج به حیدر بمبی معروف شده بود ترور شجاع نظام مرنندی را برنامه ریزی می کند. روزی که مهر سیف السادات حاج میرزا حسن مجتهد به دست او می افتد، بسته ای حامل بمب درست کرده و همراه با نامه ای جعلی از سیف السادات کا از دوستان شجاع نظام بود با مهر او بوسیله «میرزا اسماعیل نوبوری» به پستخانه تحویل می دهند تا با پست برای شجاع نظام فرستاده شود. وزن جعبه در پستخانه ۶۷۰ مثقال برآورد می شود. پست بسته را به شجاع نظام می رساند و او با دیدن مهر سیف السادات و نامه جعلی فریب خورده دستور می دهد بسته را باز کنند. بمب منفجر شده و شجاع نظام، پسرش و چندین نفر از نزدیکان آنها کشته می شوند. در یک طرح ترور دیگر، حیدر عمو اوغلی، تله ای انفجاری برای کشتن «صمدخان مراغه ای» از سران

هشتادمین سالگرد انقلاب اکتبر

در شب ۲۴ اکتبر (۶ نوامبر به تقویم جدید) ۱۹۱۷، کارگران مسلح ایستگاه‌های راه آهن، دفتر پست و تلگراف، بانک مرکزی و غیره در شهر پتروگراد را تحت تصرف قرار دادند. این عمل کشمکش‌های ۸ ماهه از زمان انقلاب فوری و وضعیت قدرت دوگانه را به پایان رساند و آغاز فصل جدیدی در تاریخ بشری بود.

در ۲۳ فوریه ۱۹۱۷، پس از شکست‌های متعدد ارتش تزار در اولین جنگ جهانی امپریالیستی تشدید بحران اقتصادی و اجتماعی در روسیه (منجمله گرسنگی، اختناق، ستم ملیت‌ها و غیره) کارگران پتروگراد ابتدا با پلیس درگیر شدند و ۴ روز بعد انقلاب کردند. شورای نمایندگان کارگران، دهقانان و سربازان، قدرت را تحویل رهبران رفرمیستی منشویک و اس. آر. و دیگر احزاب بورژوازی لیبرال دادند.

این «دوستان» طبقه کارگر در طول چند ماه بعد به خوبی نشان دادند که محدودیت سیاست‌های آنان چه است: ادامه سیاست‌های زمان تزار، منجمله ادامه جنگ، نظام زمینداری، ستم ملیت‌ها و غیره با آشکار شدن عقیم بودن این آقایان «انقلابی» که در درون کابینه به مقام وزارت رسیده بودند، حزب بلشویک، به رهبری ولادیمیر لنین، توانست نفوذ خود را در بین کارگران و شوراها گسترش دهد.

تا زمانی که لنین به روسیه برسد انتشارات حزب از سوی کامنف و استالین تحریر می‌شدند. خط این «رهبری» پشتیبانی از حکومت موقت کونسکی و سیاست‌های ضد کارگری آن بود. با بازگشت لنین از تبعید، کنفرانسی تشکیل شد و حزب بلشویک خط قاطع انقلاب سوسیالیستی را اتخاذ کرد. با این خط جدید نفوذ حزب بلشویک در بین بهترین عناصر مبارز در درون طبقه کارگر گسترش پیدا کرد.

پس از اینکه اکثریت نمایندگان شورا به حزب بلشویک جلب شدند، «کمیته انقلابی نظامی، شورای شهر پتروگراد به رهبری لئون تروتسکی، قیام شب ۲۴ اکتبر را سازمان داد. این عمل منجر به اولین و تنها دولت کارگری در تاریخ شد. در چند سال بعد از انقلاب انقلابات کارگری در دیگر نقاط اروپا (و به خصوص آلمان) به شکست انجامیدن و دولت کارگری روسیه منزوی ماند. جنگ داخلی با عناصر وفادار به تزار و سرمایه‌داری و بیش از ۱۰ ارتش امپریالیستی در سال‌های ۲۱-۱۹۱۸ منجر به کشته شدن بهترین عناصر مبارز کارگر، قحطی و رشد «ناهنجاری‌های بوروکراتیک» در درون دولت کارگری شد. بعد از شکست انقلابات دیگر، با وجود کمک بلشویک‌ها از طریق بین‌الملل کمونیستی (کمیترون)، این گرایشات بوروکراتیک بیشتر رشد کرده تا اینکه قدرت از دست طبقه کارگر سلب شد.

ماه دیگر ششمین سالگرد فروپاشی دولت بوروکراتیک در «اتحاد شوروی» خواهد بود. امروز ما به خوبی می‌توانیم تفاوت بین خیانت رفرمیزم (هم نوع سوسیال دموکراتیک و هم شکل استالینیستی) و پیروزی کارگران و بلشویزم باشیم. امروز تجربه انقلاب اکتبر (و آموزش بسیار نزدیک در مورد آن) صرفاً امری تاریخی برای طبقه کارگر و انقلابیون نیست. این امری عملی و حیاتی است. تفاوت پیروزی عظیم در روسیه و تعداد بسیار شکست‌ها، از انقلاب‌های آلمان و مجارستان (در سال ۱۹۱۸) گرفته تا شکست انقلاب بهمن ۱۳۵۷، وجود حزب انقلابی پیشتاز طبقه کارگر بود! به یاد اکتبر و با امید به پیروزی اکتبرهای آینده!

نجات» در راه میانه تبریز در ۷ محرم ۱۳۳۶ ترور می‌شود. او در آغاز مشروطه خواه بود اما در زمان مرگ از مخالفان جنبش خیابانی به شمار می‌آمد. در ۱۳ آبان همان سال در بازار «صفی حسام»، «نظام مراغه ای» و شب آن روز «میرزا علی لطفعلی ملک التجار» که

بدخواهی مشروطه مشهور بودند ترور می‌شوند. فردای آن روز نیز سردار مظفر چاردولی و «محمود خان حسام نظام» پسر عموی صمدخان به قتل می‌رسند. پس از آن «حاجی میرزا کریم» امام جمعه و پسرش «حاجی بیوک آقا» در مجلس ترحیم «حاجی عدل الملک» در محله «شکلاتان» تبریز ترور می‌شوند. این ترورهای پی در پی فضای تبریز را آشفته می‌کند و به شیخ محمد خیابانی نسبت داده می‌شود. در تهران «ناصرالملک» نخست وزیر شده و پس از او وثوق الدوله که نام او با قرارداد ننگین ۱۹۱۹ همراه است به نخست وزیر می‌رسد. ناراضایی عمومی به طور دامن گستری همه جا پخش می‌شود. مردم و انقلابیون سرخورده و ناامیدند چرا که در پیش چشم آنها انقلاب به راه دیگری می‌رود. رجال وابسته به نیروهای خارجی به ویژه انگلیس و دولتمردان فاسد بار دیگر به قدرت باز می‌گردند. عده ای گمان می‌برند که این رجال و دولتمردان فاسد و وابسته هستند که انقلاب را به همراهی کشانیده اند و از این رو بر آن می‌شوند که با کشتن آنها انقلاب را نجات داده و با ترساندن دولتمردان از انحراف آنان جلوگیری کرده و با ترورهای پر و سر صدای مردم را به اعتراض تشویق کنند. چندین نفر از این مردان کمیته ای به نام «انجمن مجازات» را بنا می‌نهند، «کریم دواتگر» ضارب شیخ فضل الله نوری از اعضا فعال این کمیته است. در گام اول انجمن مجازات «میرزا اسماعیل خان» رئیس انبار غله تهران را در سالی که قحطی مردم را می‌آزرد، در ۲۸ بهمن در نزدیکی «گاز ماشین» ترور کرد. پس از او قرعه به نام «متین السلطنه» مدیر روزنامه «عصر جدید» افتاد که از سیاستمداران طرفدار انگلیس بود که در خانه اش ترور شد. آقا میرزا محسن مجتهد «سومین قربانی بود که در روز پنج شنبه ۱۷ خرداد در راه بازار کشته شد. انجمن مجازات به دنبال ترورها «برادر صدر العلملا» را که در گذشته از پیشگامان مشروطه و در آن زمان هواخواه وثوق الدوله بود ترور کرده و منتخب الدوله خزانه دار کل و داماد وثوق الدوله را نیز به قتل رسانیدند.

ترورهای پی در پی انجمن مجازات جو ترس و هراس را در دل دولتمردان دامن زد. در مجلس و کابینه بحثهای بسیاری به راه افتاد، دولت دچار تزلزل شده بود. در اوج تقییب انجمن، اعضا انجمن در ۵ آذر «میرزا احمد خان صفا» مامور نظمیه و بازجوی آن اداره را که سرپرستی پی گیری پرونده را بر عهده داشت ترور کردند. این اولین بار بود که یک بازجویی سیاسی به انتقام شکنجه و آزار متهمان سیاسی به دست یک گروه مخفی کشته شد. در سالهای بعدی این روش به ترور بازجویان ساواک شاه ادامه یافت. در این میان اما دومین ترور درون سازمانی نیز رخ داد و سنت زشت قتل مخالفان رهبری سازمانهای سیاسی بار دیگر با ترور «کریم دواتگر» چهره نمود. احمد کسروی می‌نویسد: در یکی از کوچه ها مردم تهران یکی را دیدند که میگریزد و دیگری او را دنبال می‌کند. چون به نزدیک رسید از پشت سر با تپانجه شلیک کرد و چون او افتاد خود بگریخت. پاسانان زخمی را که کریم بود برداشتند و به شهربانی آوردند و تا چند ساعتی که زنده بود پرسشهایی از او کردند. قاتل کریم یکی دیگر از اعضا انجمن به نام «رشیدالسلطان» بود. سرانجام دولت بر آن شد که با اعضا انجمن به شدت برخورد کند. سرنخوابی به دست آمد. عده ای دستگیر شدند. و وثوق الدوله که هیچ فرصتی را بهتر از این پیدا نمی کرد سرعت به مجازات قاتلان پرداخت. «رشیدالسلطان»، و «حسن لله» به دار آویخته شدند. «ابوالفتح خان» به ۱۵ سال و «عمادالکتاب» و «میرزا علی اکبر» به ۵ سال زندان محکوم و پرونده یکی از پیشگامان گروههای سیاسی ایران که ترور را بعنوان تاکتیک اصلی خود استفاده می کرد، بسته شد.

کارگر سوسیالیست

نشریه

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سرمدیر: م. رازی

زیر نظر: هیئت تحریریه

شماره ۴۷ - سال هشتم - آذر ۱۳۷۶

اهداف عمومی ما

■ مبارزه در راستای سرنوشتی رژیم سرمایه‌داری حاکم بر ایران، از طریق اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه.

■ تلاش در جهت ایجاد شوراهای شهری و روستائی و تحقق خواست کنترل کارگران و دهقانان فقیر بر تولید و توزیع. ایجاد و گسترش هسته‌های کارگری سوسیالیستی و تقویت «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» برای احیای حزب پیش‌تاز انقلابی ایران. گسترش کمیته‌های مخفی عمل در واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و روستائی.

■ دفاع از حق کلیه ملل ستم دیده برای تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدائی و تشکیل دولت مستقل. مبارزه برای رفع هرگونه تبعیض عقیده، جنس، نژاد و مرام. دفاع از تشکیل مجلس مؤسسان دموکراتیک متکی بر ارگان‌های خود-سازماندهی زحمتکشان، و مبارزه برای ایجاد و گسترش تشکلهای مستقل کارگری همراه با دموکراسی کارگری.

■ مبارزه در راه تشکیل «جمهوری شورائی» کارگران و دهقانان فقیر به مثابه تنها رژیم پاسخ دهنده به مسائل انقلاب.

■ تلاش در راستای احیای حزب پیش‌تاز انقلابی بین‌المللی، برای سرنوشتی سرمایه‌داری و امپریالیزم جهانی و تشکیل جامعه سوسیالیستی.

■ دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر در سطح جهانی.

Selected articles:

* Beginning of the End!

* Workers' Control

* European Unity?(2)

* On Internationalism (3)

* On Soviets

* School of Frankfurt (4)

* Anniversary of 1917 Revol.

بهای اشتراک سالانه:

اروپا معادل ۱۲ پوند

سایر نقاط معادل ۳۰ دلار

حواله پستی به نام و نشانی بانکی:

IRS, Nat West Bank,

(60-17-04)-A/C:13612271

86 High Street, Potters Bar

Herts, EN6 5AA ENGLAND.

بهای تک شماره معادل ۱ پوند

نشر کارگری سوسیالیستی

انتشار داده است

● وحدت مادی عالم هستی

د. گریبانف

● نهضت‌های انقلابی در آمریکای لاتین

کوندرا دینز

● لودویگ فویرباخ و پایان

فلسفه کلاسیک آلمان

● بیانیۀ کمونیست مارکس-انگلس

● تزهایی در بارۀ اخلاق کمونیستی در

روابط زناشویی کولتای

● حدود و امکانات اتحادیه صنفی

پری اندرشن

«کارگر سوسیالیست»

بر روی اینترنت

<http://members.aol.com/KARGAR2000/IRSL.htm>

نشانی اینترنت

«کارگر سوسیالیست» را برای

دوستان خود در ایران ارسال کنید تا آنها

از صفحات نشریه دیدار کنند!

آدرس پست الکترونیکی

«کارگر سوسیالیست»

KARGAR2000@aol.com

نشانی دفتر مرکزی:

Our address:

I.R.S., P.O.BOX 14,

POTTERS BAR,

HERTS, EN6 1LE,

ENGLAND.

● صفحات این نشریه بر روی مبارزان جنبش

کارگری سوسیالیستی باز است.

● تنها مقالات با امضای «هیئت مسئولان»

منعکس کننده نظریات «اتحادیه» است.

● هیئت تحریریه در اصلاح مقالات رسیده آزاد

است.

«دیدگاه سوسیالیزم انقلابی»

شماره ۱:

در بارۀ حزب پیش‌تاز انقلابی، شوراها و حزب کارگری، سندیکالیزم، حزب کارگران برزیل...

شماره ۲:

«نواآوری» یا اصلاح‌گرایی، آیا مارکسیزم مرده است؟ «بحران مارکسیزم»، در بارۀ بحران امپریالیزم....

شماره ۳:

در بارۀ مفهوم سوسیالیزم و شوروی....